

در قرآن راهم گفتند اصلا از کلدانیان و بهمین تأویل است و در لوح به شیخ سلمان است قوله :

" ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند از غایت تقدیس بملك موسوم گشتند باداره محیطه از عدم بوجود آمدند و در ملکوت سموات و ارض زکیشان مذکور و آثارشان مشهور و بشأنی عند الله مقرب بودند که لسان عظمت بزکیشان ناطق بود تا به مقامی رسیدند که خود را اتقوا و اعلوا و از شد از کج عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر آسمان وزید ربنا سفیل نیران راجع شدند و تفصیل این دو ملک آنچه ما بین ناس مذکور است اکثری کذب و از شاطی صدق بعید است و عندنا علم کثشی فی الواح عز محفوظ "

قریه صغیره تابع قصر کاشان از اوائل

این امر تا کنون همه سکنه اش مؤمن باین (مازنگان)

امر بودند و از مصاریف سابقین آنجا

شیخ شهید و خلفش شیخ علی اکبر و خاندانش و نیز آقاماند علی و آقازین المابدین معروف و مذکور در آثار بودند .

قسمتی از شمال ایران که در اسرار الآثار

العمومیّه و نیز ذیل نام طبرستان (مازندران)

و حرف میم زکراست و اوضاع و احوال

امر در آنجا در ظهور الحق بتفصیل ثبت میباشد . در سفرنامه
امریکا بیان مرکز عهد ابهی عبدالبهاء است قوله :
" وملا عبد اللطیف در مازندران از قبل مجتهد آنجا بحضور
جمال مبارک مشرف شدند و کینونت آنها مبعوث و خلق جدید
شدند که شب و روز آرام نمیشدند تا آنکه ملا عبد اللطیف بعد
از صد مات و بلیات در مشهد فدا جان داد ."

نام بندر مهم قبرس . در مقاله سیاحت
است قوله :

(ماغوسا)

Famagusta

" و میرزا یحیی را بقلعه ماغوسا "

کوه و قصبه معروف در آذربایجان که
در تاریخ ظهور الحق مفصل و در ذیل
نام آذربایجان هم زکری است و در

(ماکو)

کتاب بیان قوله :

" این حجره که بلا ابواب است و بلاحدود معروفه امروز اعلی
غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا
ذرات آن همه بندها و ذکر اثنی انا الله لا اله الا رب کل
شئی میخوانند هر کل حجرات اگرچه مقاعد مرآتیه مطرزه بذهب
باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد
آنوقت آن ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی

مقاعد عمارت صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده
میخواند و میخوانند و حکم از برای هیچ شئی نیست الا آنکه
راجع بآن نفس میگردد . انتهی .
و در ذیل نام زیارت هم زکری است .

مانکچی صاحب پاریس زرد شتی هندی

سرپرست پاریسیان ایران که در تاریخ

ظهور الحق بتفصیل مذکور و در اسرار

الآثار السمومیه نیز مخطوط است . لوح

(مانکچی)

معروف پاریسی سره خطاب با و در سال ۱۲۹۵ صادر شد

که در اثری از خادم و بعنوان : " صاحب پگانه و فرزانه صاحب
ذکر است .

فریه ای از توابع ساری مازندران فریب

میصدتن بهائی در آنجا است .

شهرتش بنام ملا علیجان شهید و

زوجه اش معروف بعلوییه و برادران میباشد .

(ماهفروزک)

سفره خوراک و خود خوراک بر آن . و در

آثار و اصطلاح این امر بر موائد روحانیه

و معنویه اطلاق میگردد قوله ج ع :

(مائده)

این مائده ابدیه سبب و علت حیات ابدی است و مائده در رتبه

اولی و مقام اول زکری است که از قلم اعلی مخصوص عباد و اما
نازل میشود هنیئاً للفائزین والفائزات .
(مباهلة) ضمن نام ابتهاال زکراست .

(مَبْتَلٍ) اسم مفعول عربی بمعنی منقطع . در
مناجات طلب مغفرت حضرت عبدالبهاء
درحق حاجی ذبیح است :
" واتقَّبْ عَلَى الشَّرِّ مَبْتَلًا إِلَى طُكُوتِ عَزَّكَ "

(مُبِينٍ) عربی بمعنی آشکار و پیدا و بمعنی
ظاهر و هویدا کننده و بمعنی جدا
کننده . در لوح رئیس درحق ابراهیم
خلیل است :

" اَنَا نَجِيْنَاهُ بِالْحَقِّ وَاخِذْنَا النَّمْرُودَ بِقَهْرٍ مَبِينٍ " و درحق اهل
واحِبًا قَوْلُهُ :
" وَاخْرِجُوهُمْ مِنَ الْبَيْتِ بِظُلْمٍ مَبِينٍ " و در کتاب اقدس است :
" اَلَّا بَعْدَ اَمْرٍ مَبِينٍ " که مراد موت زوج ثانی یا فصل بیین
او و زوجه اش میباشد که آند و را از هم جدا میسازند .

(مُتَّصِعِدٍ) ضمن نام صعود زکراست .

(مُتَّصِدَّةٌ) در خطاب معروف به عمه :
" وَالْمَرَايَا الْمُتَّصِدَّةُ اِحْتَجَبَتْ مِنْ
اشْرَاقِ ذَلِكَ الْكَوْكَبِ الْعَظِيمِ " السَّخ
بمعنی صَدْرَةٌ یعنی زنگ زده .

(مُتَّسِكٌ) در استمساک زکراست .
اسم فاعل عربی بمعنی گشاده و خوشر
از حضرت عبدالبهاء است قوله :
" وَنَادَى مُتَّهِّلًا الْوَجْهَ مُسْتَبْشِرًا الْقَلْبَ
مُنْجَذِبًا الرُّوحَ مُنْتَمَشِّيًا الْقَلْبَ "

(مُتَوَاتِرٌ) اسم فاعل عربی بمعنی سربکدیگر بر آمد
در لوح اتحاد است :
" مَقْصُودٌ اِزْ حَمْلِ اَيْنِ رِزَايَايَ مُتَوَاتِرَهُ "

(مُتَوَسِّطَةٌ) قرون متوسطه و وسطی معروف است
در رساله مدنیّه قوله :
" اِزْ قَرْنِ خَامِسِ مِیْلَادِ تَا قَرْنِ خَامِسِ "

عشرکه بقرون متوسطه تعبیر کنند در میان دول و ملل اروپ
وقایع عظیمه و امور متغایر شدیده و حرکات موحشه و حوادث
مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را

في الحقيقة اعصار تو حش ميشمردند

(مُتَيَّقَةٌ)

در خطابی است :

" ايته العتيقة بنسمة الله " بمعنسی

زن بيدار و هشيار .

مَثَلَات - اَمْثَال

مثلات جمع مَثَلَةٌ بمعنی عقوبات و عذابها

مِثَال

و بليّات عبرت آميز باستانی . در قرآن

است :

" وقد خلت من قبلهم المَثَلَات " و در لوجسی است :

" سبحان الذي نزل الآيات وقد خلت من قبلكم المَثَلَات "

اَمْثَال جمع مَثَلٌ بمعنی سخنان متداول الاستعمال که بآن

تمثل کرده مثل آورند و در قرآن است :

" مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار " و قوله :

" تلك الامثال نضربها للناس " و در لوج بحاجی محمّد

کریمخان است :

" وهؤلاء من مشاهير العرب الذي ترسل بهم الامثال " و در

لوح به صدر عثمانی قوله :

" و در این مثل که ذکر شده درست تفکر کنید " مثال در کلمات

مکنونه است :

" والقيت عليك مثالي " بمعنی شبه و نمونه .

تجدید کنندگان در دین اسلام که

(مُجَدِّدِينَ)

در کتب اسلامیّه در هر قرن از قرون

هجرت با اسم و رسم و وصف شمردند و

در اسرار الآثار العمومیّه ثبت است و از احادیث امامیه مشعر

براینکه مهدی و قائم موعود نه تنها بدع و ضلالت حادثه در

اسلام راهبر میدارد و حتی نه تنها احکامی جدید هم میآورد

بلکه بعضی از احکام منصوصه قرآنیّه را تغییر و تبدیل مینماید

حدیثی منقول از حضرت صادق در ذیل لغت ظ ل ل از

مجمع البحرین شیخ طریحی مشهور است قوله :

" وفي حديث الصادق ان الله اخى بين الارواح في الاظلة

قبل ان يخلق الاجساد بالفی عام فلو قام قائمنا اهل البيت

ورث الاخ الذي اخى بينهما في الاظلة ولم يرث الاخ فسی

الولادة " .

مریم مجدلیّه از مؤمنات بمسیح و مشهور

(مجدلیّه)

و ممدوح در آن آئین در خطابی از غصن

Mary Magdalen اعظم عبد البها " ثبت در ذیل نام مریم

است :

" امه ای از امام رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیّه بود و مجدلیّه

دهکده حقیقی است در ساحل دریاچه طبریّه " الخ

که در انجیل و قرآن ذکر است عموم
(مَجُوس) ایرانیان قدیم و یاطبقه ای از آنان را
میگفتند . در رساله مدنیّه است :

" زمانی که نفحات قدسیّه روح اللّه خطّه فلسطین و جلیل و
سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان
جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمده در آن زمان کل قبائل
وطوائف آسیا و اروپ و افریک و امریک و جزائر اقیانوس کوه
جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم
الست بودند " و قوله :

" انوشیروان با آنکه در ملت مجوس بود " الخ .

عربی شاهراه . در وصایای مولی الوری
(مَحَجَّة) عبد البهاء است :
" ووقی محجّته البیضاء "

محتجب بمعنی در جلوی چشم حجاب
گرفته . بر ممنوعین از عرفان و ایمان مظاهر
الهی اطلاق میشود .
(مَحْجُوب)

اسم مفعول عربی از تحمید و افعال
تفضیل و اسم مفعول از حمد بمعنی
آنکه صاحب خصال حمیده بسیار
(حمد)

خوب است و بمعنی پسندیده تر و نام حضرت رسول عربی و
کثیر الذکر و المنقبة در آثار این امر از آنجمله در رساله اثبات
نبوت خاصه قوله :

" ففي الحین ظهر جسمه قد کتبت علی کتفه آیات النبوه بحیث
لا یقدر ان یمکن ذلك الا المر العظیم لا حد سواه " الخ ممکن
است مراد این باشد که آنحضرت از یوم اول حامل و دیحه الهیه
بود . و در دعاء یوم وفات النبی است قوله :
" فآه آه الیوم قد نزل جبرئیل بالبکاء و عزرائیل للقاء " الخ
و در دعاء شب بعثت است قوله :

" بلّغ ما حمل من عندك واحتمل الا ذی فی جنبك بحیث قد
قره عشر سنین آیات کتابك ولم یؤمن به الا علی امیر المؤمنین " الخ
و امثال این بیانات بمقتضای روایات متداوله اثنی عشریه محض
مراعات حکمت وقت و ملاحظه موافقت با انام است . و در لوح
رئیس است :

" فانظر ثم اذکر از اتی محمد با آیات بیّنات من لدن عزیز
علیم " و در لوحی خطاب با فنان قوله :

" ارسلنا محمداً رسولی و اعطیناه ابنائنا سُمی بقاسم و من بعده
بعبد اللّه و من بعده بابراهم و رفعناهم حکمه من لدنا و انا
المقدر القدر لقبه المشرکون بأبتر انزلنا علیه آیه من عندنا

وانا المنزل القديم العال والبنون زينة الحيوۃ الدنيا والباقيات
الصالحات خير عند ربك ثواباً وخير املاً واخذنا المشركين قهراً
من عندنا وسلطاناً من لدنا الخ دیگر :

محمد بن الحسن العسكري که اثنا عشریه در حق وی و حیات
و غیبت طولانی و ظهور و قائمیت با احوال و کیفیات عجیبه
معتقدند و نفی و بطلان آن عقیده در آثار این امر بمواضع
کثیره ذکر است . در کتاب ایقان بدین عبارت مذکور میباشد
قوله :

" منتظرند که هیکل مجعول باعلامات مذکوره که خود ادراک نمود
کی ظاهر خواهد شد " الخ و شمه ای از احوال مدعیان و کالت
از امام غائب مانند : محمد بن عثمان و محمد بن علی شلمغانی
و احمد بن هلال و غیرهم در ضمن نام باب ذکر است .

و از محمد نامان مذکور در آثار : سید محمد اصفهانی بابت معارض
بامقام ابهی است و از آن جمله در لوحی در حق وی چنین فرمودند
قوله :

" و سید محمد اصفهانی تلقاً وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته
را امر فرمایند که از سلمان اخذ نمایند جائزه که باطراف برود
(نوشته میرزایحیی ازل را در بیان شعر سعدی : دوست
نزدیکتر از من بمن است که در جواب سئوال شیخ سلمان داده

و نزد او بود قابل مطالعه و استفاده و نشرند انستند) حاجی
میرزا احمد وارد و در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نمودند که
غلط معنی نمود " الخ حاجی میرزا احمد مذکور همان برادر
میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل ذبیح است و در ضمن نام و
لغت استانبول و بدع وی ح و طرد و عکاء نیز ذکر
از سید محمد مذکور میباشد و در حق عکس جمعی منحصر بفرد
که سید محمد و حاجی میرزا احمد هر دو در آن میان اند و کلیم
در وسط قرار دارد و بعضی از اهل بهاء و غیرهم عکس کلیم را
بعکس مقام ابهی اشتباه کرده بودند و تفصیل آن عکس در بخش
چهارم ظهور الحق مسطور میباشد . در خطابی از مرکز میثاق
ابهی بمیرزا عزیز الله و رقا چنین است قوله :

" آن عکس که مرقوم نموده اید عکس جمال مبارک نیست آن عکس
جناب کلیم علیه بهاء الله و سید محمد و حاجی میرزا احمد کاشی
بود که در اسلامبول گرفته اند ع " و نیز در خطاب به بشیر
الهی است قوله :

" این عکس در وسط جناب کلیم است یعنی آقا میرزا موسی
و دریمین حاجی میرزا احمد کاشی و در یسار سید محمد
اصفهانی و بالا ایستاده حضرت نبیل و جناب آقا محمد صادق
اصفهانی این عکس را در اسلامبول برداشته اند و عکس

جمال مبارك نيست اما عكس جمال مبارك دو قسم است و هريك بحالتي و هردو در ادرنه برداشته شده است و معلوم و واضح است مشتبه نميشود اهداً شما بجمع احبباً اعلان نمائيد و بنمائيد تا جمع بدانند زيرا بسيار نفوس در فكر منفعت دنياى فاني ميافتند و صورتى از صور را شهرت ميدهند و اين سبب تشويش قلوب ميگردد . ديگراز مذكورين باين نام :

مير محمد مكاري باب اعظم در ايام حج ، از بغداد تا ساحل درياى سياه بمقام ابهى نيز خدمت نمود قاطرچى و عامى ولى مؤمن بود .

ديگر از محمد نامان مذكور در آثار و تاريخ حاجى ملا محمد بن مقيم حمزه درزى بارفروشى شهير شريعتمدار كبير در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا براى زيارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصيل علوم بود و از برادر مهترش كتابى بتاريخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجى شريعتمدار كه هيچيك بطبع نرسيد و بخط وي در نزد اخلاش است كتاب اربعين تأليف سال ۱۲۶۳ و كتاب سرخشيت و كتاب انوار لامعة و كتاب روضات و كتاب حظوظ الايام است .

ديگراز معارف كثير الذكور بدين اسامى در الواح و آثار :

ميرزا محمد على زنوزى شهيد كه شرح احوالش بتفصيل در تاريخ

ظهروالحق ثبت ميباشد و در لوحى در حق او است قوله :

انا نذكرنى هذا المقام محمداً قبل على الذى امتزج لحمه بلحم مولا و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربّه العزيز الوهاب يشهد قلمى الاعلى بانّنه فاز بمالا فاز احد قبله و ورد عليه مالا سمعت شبهه الا كان عليه بهائى و بهاء ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن العدل و الانصاف ديگر :

ملا محمد على حجت زنجانى شهيد مشهور كه يك دخترش زوجه حاجى ميرزا عبد الحميد زنجانى و دختر ديگرش زوجه حاج كريم زنجانى ملقب بحاجى كيا پدر ميرزا محمود از ازليان معروف و رضا كه در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعيد و حكم ناصر الدين شاه شده از طهران خارج شود . ديگر :

ملا محمد زرندي و آقا محمد قائنى و آقا محمد على قائنى كه در ذيل ن ب ي ل ثبت اند . ديگر :

آقا محمد على تنباكوفروش على اللهى اصفهانى كه باتعلق بافكار و عوائد فرقه خود بايمان بايى در كمال اخلاص درآمد و در ايام بغداد طائف حول ابهى گرديد و در سنين ادرنه از معارف همرهان بود و ناظر خريد و مخارج بيت گشت و در عكس جمعيتى گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح بديع بنام وي در ذيل ب د ع ثبت ميباشد تا آنكه همراه

جمال مبارك نيست اما عكس جمال مبارك دو قسم است وهريك بحالتي و هردو در ادرنه برداشته شده است ومعلوم وواضح است مشتبه نميشود ابدًا شما جميع احبّاء اعلان نمائيد وبنمائيد تا جميع بدانند زيرا بسيار نفوس در فكر منفعت دنياى فاني ميفتند و صورتى از صور را شهرت ميدهند و اين سبب تشويش قلوب ميگردد . ديگراز مذكورين باين نام :

مير محمد مكارى باب اعظم در ايام حج ، از بغداد تا ساحل درياى سياه بمقام ابهى نيز خدمت نمود قاطرچى و عامى ولى مؤمن بود .

ديگر از محمد نامان مذكور در آثار و تاريخ حاجى ملا محمد بن مقيم حمزه درزى بارفروشى شهير شريعتمداركبير در سال ۱۲۶۲ از بارفروش بمشهد رضا براى زيارت رفت و در سال ۱۲۶۳ در اصفهان مشغول تحصيل علوم بود و از برادر مهترش كتابى بتاريخ همان سنه موجود است و از مؤلفات حاجى شريعتمداركه هيچيك بطبع نرسيد و بخط وي در نزد اخلاقش است كتاب اربعين تأليف سال ۱۲۶۳ و كتاب سرخسيت و كتاب انوار لامعة و كتاب روضات و كتاب حظوظ الايام است . ديگراز معارف كثيرالذكر بدين اسامى در الواح و آثار :

ميرزا محمد على زنوزى شهيد كه شرح احوالش بتفصيل در تاريخ

ظهر الحق ثبت ميباشد و در لوحى در حق او است قوله :
 " انا نذكرفى هذا المقام محمداً قبل على الذى امتزج لحمه بلحم مولاة و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزيز الوهاب يشهد قلمي الاعلى بانّنه فاز بما لا فاز احدٌ قبله و ورد عليه ما لا سمعت شبهه الاذان عليه بهائى و بهاء ملكوتى و جبروتى و اهل مدائن العدل و الانصاف " ديگر :
 ملا محمد على حجت زنجانى شهيد مشهور كه يك دخترش زوجه حاجى ميرزا عبد الحميد زنجانى و دختر ديگرش زوجه حاج كريم زنجانى ملقب بحاجى كيا پدر ميرزا محمود از ازيليان معروف و رضا كه در سال ۱۳۰۱ بطهران تبعيد و حكم ناصر الدين شاه شده كه از طهران خارج شود . ديگر :

ملا محمد زرندى و آقا محمد قائمى و آقا محمد على قائمى كه در ذيل ن ب ي ل ثبت اند . ديگر :

آقا محمد على تنباكوفروش على اللهى اصفهانى كه باتعلق بافكار و عوائد فرقه خود بايمان بايى در كمال اخلاص درآمد و در ايام بغداد طائف حول ابهى گرديد و در سنين ادرنه از معارف همرهاان بود و ناظر خريد و مخارج بيت گشت و در عكس جمعيتى گرفته در ادرنه موجود است و شرح صدور لوح بديع بنام وي در ذيل ب د ع ثبت ميباشد تا آنكه همراه

بعکا رفت و در آنجا نیز بد انحال عادات باقی بود و بعضی از
 بهائیان بمقام ابهیی شکایت بردند آنحضرت بجمع چنین
 خطاب فرمودند که چندین سال متمادی شمارا تربیت خواستم
 که با اهل عالم معاشرت کنید و با اینهمه هنوز باینکه فرعلی اللّهی
 نمیتوانید سلوک کنید و او از تأثیر کلام ترک عادت کرد و تا آخر
 الاّیام در عکا با همان حال و سلیقه مخصوص در شرب چای و قلیان
 میزیست و نوبتی یکی از بهائیان چون وفات کرد و محفلی برای
 تذکرش برقرار شد و جمال ابهیی حضور داشتند در حق متوفی
 ذکر خیر و طلب غفران فرمودند ویرا بخاطر گذشت که شاید
 برایش چنین محفل تذکری فراهم نیاید و استدعا نمود که
 چنان محفلی در حال حیات بهمان کیفیت منفق سازد و قبول
 فرمودند و بدین طریق محفل تذکروفات آقا محمد علی در حال
 حیاتش بپاشد و او قبل از صعود ابهیی در عکا وفات نمود و بر سنگ
 قبرش چنین منقور است :

" ه والباقی و رفعناه مکانا علیاً محمد علی من اهل الصاد الفاتحة
 ۱۳۰۵ " دیگر :

آقا محمد علی سلمانی در اصفهان تقریباً سه سالی پس از شهادت
 و صعود نقطه در تبریز بایبی شد و در ایّام حکمرانی خانلر میرزا
 ویرا با آقا محمد نجف آبادی و ملا علی اصفهانی که بقلعه شیخ

طبرسی رفته بموقع نرسید و کار قلعه بانجام شد و ناچار بوطن
 برگشت و بنام بایبی مشهور و مورد تعرض جمهور گردید و با آقا
 محمد صادق و عبد الکریم خراط گرفتند و آقا محمد صادق باظها
 بایبی نبودن خلاص شد و آقا محمد جواد و ملا علی را که اقرار
 کردند برای قتل بمیدان کشیدند و در آنحال ملا علی رقص
 کتان چنین میخواند : از شراب محو مستم یلّی از خار هجر
 رستم یلّی و هر دو در میدان دراز کشیده منتظر میر غضب
 ماندند تا بیامد و هر دو را سر برید و استاد محمد علی و استاد
 عبد الکریم را گوش و بینی بریده حبس نمودند ولی کسانشان
 خریدند خلاص کردند . دیگر :

محمد علی طبیب زنجانی شهید در لوح خطاب به اشرف
 زنجانی است قوله :

" وان رأیت الذی سُمی بمحمد قبل علی " الخ که مراد او^{ست}
 و ضمن شرف ذکر میباشد . و از مذکورین در آثار بدین نام :
 میرزا محمد علی غصن اکبر است که ذکرش در الواح و بالاخره
 در کتاب عهد مذکور شد و ادعیه و بیاناتی بسیار در حقش صدور
 یافت از آنجمله :

خطاب بحاجی میرزا علی اکبر نراقی است قوله :
 " تحریر تنزیل مخصوص است باین عبد و تحریر الواح بحضرت

غصن الله الاكبر " ودرحسن خطش سخن نتوان گفت چنانچه از همه انواع استادیهایش در آن قسمت زیادی موجود میباشد و از حضرت بهاء الله در لوحی مشهور در حق اوست قوله :

" انا انطقنا النبيل قبل على في صفره ليشهدن الناس قدرتي وسلطنتي ثم عظمتي وكبريائي ولكن احبائي الجهلاء اتخذوه شريكاً لنفسي وافسدوا في البلاد وكانومن المفسدين ملاحظه نما چقدر ناس جاهلند نفوسيكه تلقاء حضور بوده اند مهذلك رفته اند وچنين سخنها انتشار داده اند قل انه عبد من عبادي قد خلقناه بقدرتي وانطقناه لثناء نفسي بين العالمين واگر آني از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود " انتهى وشرح احوالش در آيات ابهي وسقوط وهبوطش در آيات مركز عهد وميثاق مفصلاً در تاريخ ظهور الحق مسطور است ودر ضمن نامه های حرف و جمال و غصن و لوح وغيرها تفصیلی از احوال وآثار او است . واز احمد نامان مذکور در آثار فرزند منحصر حضرت نقطه بود که در صغر در گذشت و در لوحی خطاب بافنان است :

" ان انظر ثم ازكر ان ارسلنا مبشري باياتي واعطيناه ابناً سمينا باحمد ورفعناه الى مقام ما اطلع به الا الله العليم

الحكيم " ديگر :

ملا عبد الكريم قزويني كه غالباً محض احتياط مكتوم بود و بيمن بابيان بنام احمد خوانده ميشد چنانچه در توقيعی ضمن

حيات ثبت است و در لوح به نصير است قوله :

" مع آنکه از اول اين امر از جمیع مستور بوده و احدي مطلع نه جز دو نفس واحد منهما الذي سمي باحمد استشهد في سبيل الله ورجع الى مقر القصى " و در لوح به شيخ نجفي هم بهمين نام زكريافت . ديگر :

ملا احمد حصاری كه در تاريخ ظهور الحق بتفصيل ذكر شد . در توقيعی خطاب باوست قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم بسم الذي لا يأمر باحد بعرفان طلعة ذاته وبعد فقد نزل كتابك مثل روح خاشع.....

فيا ايها السائل الامين الخاشع " الخ ودر توقيعی ديگر قوله :

" وان ما نزل على كتاب احمد من ارض المقدسة " الخ واز جمله آثار موجوده او رساله ای در اثبات امر نقطه است و خلاصه

ارائه و مقارناتی كه برای حقانيت مظاهر الهیه خصوصاً بنقطه بيان نوشت اين است :

اول ناچار بايد بشر باشد در قرآن است ولو جعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً وللبسنا عليه ما يلبسون دوم دريدنش نقص

و زیادتی نباشد سوم در تعام اخلاق و اعمال اجمل باشد
 چهارم اخبار از غیب بدهد و وقوع یابد پنجم اعلم و اقدر زمان
 خود باشد ششم حجت عاجزکننده بیاورد هفتم ظهور قبل هم
 اخبار کرده باشد هشتم قوت و جذابیت داشته باشد که در
 خلق نفوذ کند و در خصوص اخبار غیب آنحضرت حکایت نوشت
 که همشاگرد ایشان گفت بمن فرمود از بازار مرو و مادرین راه
 دیدیم که بازار داشت خراب میشد و نیز همراهان در سفر
 گفتند در عرض طریق ما را از نزول کنار رود خانه منع کرد که
 سیل میآید و چنان شد و در حق حجت عاجزکننده اش که
 آیات فطری باشد نوشت که در مناجاتی بدین مضمون فرمود
 اگر سبقت گیرد فکرم بر قلمم هر آینه مشرک خواهم بود و در ضمن
 اخبار ظهور آیه های قرآنی را چنین آورد : در تفسیر فیسفر
 است و ان ربکم الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم
 استوی علی العرش راجع بطهورات است وعد الله الذین
 آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما
 استخلف الذین من قبلهم و نرید ان نعم علی الذین
 استضعفوا فی الارض و از احادیث مأثوره در جامع الاخبار
 سیاتی زمان علی امتی دینهم دنانیرهم و نساءهم قبلتهم
 همتهم بطونهم لا یبقی من الایمان الا اسمه ولا من الاسلام

الآ رسمه علماؤهم شرّ خلق الله على وجه الارض ودر کتاب
درّة التنظیم یولد فی الفارس وهو خماسی القّد و عقیقی الخدّ
از اخرج فلیس له عدّ و مبین الآ فقهاء از محیی الدین اعرابی
اکثر اعدائه مقلّدة العلماء من اهل الاجتهاد لا یرونهم
بخلاف حکمهم و حدیث از اقام قائمنا یأتی بغير ما کان
بین الناس " دیگر :

ملا احمد یزدی که لوح مشهور ابهی صادر در ادرنه بسال
۱۲۸۲ هـ . ق . خطاب با و در بغداد است قوله :

" هذه ورقة الفردوس تغنّ علی افنان سدرة البقاء بالحنان
قدس مطیح قل انه لشجر الروح ان یا احمد
لا تنس فضلی فی غیبتی ثم ذکر ایامی فی ایامک ثم کربتی و غربتی
فی هذا السجن (ادرنه) فاحفظ یا احمد هذا اللوح
ثم اقرأه فی ایامک ولا تکن من الصّابرين فانّ الله قد قدر
لقارته اجر مائة شهید ثم عبادة الثقلین كذلك منّا علیک
بفضلٍ من عندنا ورحمةٍ من لدنا لتکون من الشاکرین " الخ .

ورقه بسکون را ، بمعنی ورقاء بقرینه جمله (لوتسمع نغمات
الورقاء التي تغنّ علی افنان سدرة البیان) که در لوحی دیگر
مذکور است : و تغنّ فعل مضارع مفایبة از مضاعف ماضی بکسر
مضارع بفتح میباشد و قرینه آن جمله مسطوره در مناجات ایام

صیام است قوله :

" فی هذا الظهور الذی به غنت اوراق سدرة المنتهی بذکر اسمک العلیّ الابهی " و در تفسیر سورة الشمس قوله :

" قل یا قوم تالله قد غنت الوراق علی الافنان که در لغت غ ن ن زکراست . و طیح وصف قدس میباشد و ضمیر غائب مذکر منصوب قل انه لشجر الروح راجع بفردوس است که مراد از آن شجره بهشتی بعلاقه حالیت و محلّیت میباشد و باراجع بلفظ شجر مضاف بفردوس است که حذف شده و مضاف الیه یعنی فردوس بجایش قرار گرفت . و در این لوح احمد مذکور را باخطابات منبّه مشوّفه برای بار اول مأمور تبلیغ بابیان فرمودند و حجّت راهمین آیات قرار دادند و قاری و معتقد و مجری آندستور در مابین چنان اشخاص جسور اجرامه شهید را در آن ایام داشت و کلمات تشویقیّه برای انجام دادن چنان عمل معظم طبق ضرورت وقت صدور یافت و نظائر آن در شرایع مقدّسه سابقه بسیار است از آنجمله در کتاب مجمع البحرین ضمن لغت ک ظ م است :

" فی الحدیث من کظم غیظا اعطاه الله اجر شهید قیل ظاهره نیافی ما اشتهر من ان افضل الاعمال احمزها وربّما یجاب بانّ الشهید وکلّ فاعل صفة اجره یضاعف بعشر امثاله الآیه فلعلّ

أجر کاظم الغیظ مع المضاعفة مثل اجر الشهید لا بد ونهها " و در قرآن است :

" من قتل نفساً بغير نفس وفساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیایها فکانما احیای الناس جمیعاً " و در حدیث نبوی است :

" من قال لا اله الا الله وحببت له الجنة " که در اوائل اسلام برای تنفیر مشرکان از اصنام و اوثان و دخول در جنت توحید فرمودند و نیز حدیث معروف :

" ضربة علیّ یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین " که اگر شجاعت علی و اهلک امثال عمرو بن عبد و در غزوه احزاب نبود اسلام از میان رفته مسلمی از ثقلین برجای نبودند تا خدا ایرا عبادت کنند . و بر همین حدوات احادیث مشوّقه امامیه راجع بامور مهمه دینیّه و شعائر شیعه که از آنجمله قول امام جعفر صادق است :

" من قرء فی یومه اولیته اقرأ باسم ربّک ثم مات فی یومه اولیته مات شهیداً وبعثه الله شهیداً و احیاه شهیداً " و کان کمن ضرب بسیفه فی سبیل الله مع رسوله صلی الله علیه وآله " و قوله :

" من زار قبر امیر المؤمنین عارفاً بحقه غیر متکبر ولا متبختر کتب

اللّٰه له اجر مائة الف شهيد وغفر الله ماتقدم من ذنبه وما
تأخر " ونيز در قرآن است قوله :

"من احبى نفساً فكاتبها احبى الناس جميعاً" ودر لوحی چنین
فرمودند قوله :

" در هر شئی حکم کل شئی مشاهده میشود اینست که برو احد
حکم کل جاری شده " الخ ونيز از احمد نامان مشهور مذکور
در الواح و آثار :

حاجی میرزا احمد کاشی بابی نامبرده برادر حاجی میرزا جانی
است که مخاطب لوح صادر از ادرنه میباشد قوله :

" بسم ربنا العلی الاعلی ای مؤمن مهاجر عطرش وظماً غفلت
را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده " الخ ونيز قوله :

" هذا ذکر من لدنا للذی عاشر مع ربّه و ما عرفه و سمع نداء الله
و ما اجابه و فی کلّ حین اشرق علیه شمس الجمال من افق الاجلال
وانّه ما حکى من تجلیاته فی الیت یکون متوقفاً علی امره و مکتفياً
بما ذکرنا و ما صاح من فمه ما احترقت عنه اکباد الطاهرات " الخ
ونيز قوله :

" ان یا احمد ان استمع نداء الله من شطرا قضاء انّه لا اله
الاّ انالمزیز الحکیم ان اخرج من هذه الارض بامر من لدنا " الخ
از ادرنه طردش فرمودند .

وشیخ احمد روحی که ضمن نام جعفر شمه ای ذکر است .
وحاجی میرزا احمد کرمانی که بسال ۱۲۹۵ اورا بنام این امر
در کرمان گرفته بطهران آوردند و با او هم حبس میرزا رضا
معروف که بعداً قاتل ناصرالدین شاه شد پنج تن بهائی نیز
حبس گردیدند بنام حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی
ابوالحسن امین اردکانی و میرزا نصراله و میرزا فرج الله و تنی
دیگر ومدت دو سال و هفت ماه در حبس بودند و تفصیلاً
احوالشان در تاریخ ظهور الحق ذکر است و احوال ناستوده
وی در بسیاری از آثار ثبت گردید از آن جمله در اثری از خادم
قوله :

" واینکه درباره میرزا احمد کرمانی مرقوم فرموده بودید این
عبد لازم دانست که تفصیل او را معروض دارد تا آنحضرت
وسائر دوستان که کوثر هدایت عرفان را از ایادی عطاء رحمن
آشامیده اند مطلع شوند و از شیطنت و نکسرای مغلبین و منکرین
محفوظ مانند علی الله اتکل و به استعین فی کلّ الاحوال
چند سنه قبل یومی از ایام جناب امین علیه بهاء الله تلقاء وجه
حاضر بودند مخاطباً له فرمودند راعنه منتنه کریهه از سمت
ارض کاف و راه استشمام میشود از شمس این بیان که از قسم
مشیت مالک ادریان اشراق نمود این عبد مطلع شد که باید امر

مغایری از آن ارض ظاهر شود و لکن متحیر بودم که چه ظاهر شود و از که احداث گردد و همچنین در کتاب اقدس هم بهمین مضمون آیاتی از سماء مشیت نازل قوله عز کبریاؤه :

" ان يا ارض الكاف والراء انا نراك على ما لا يحبه الله ونسرى منك ما لا اطلع به احدا الا الله العليم الخبير ونجد ما يمر منك في سر السر عندنا علم كل شئ في لوح مبين و از این آیات و بیان مبارک چنین مستفاد میشود که غیر از نفس مجهوله موهومه نفوس دیگر هم باید از آن ارض ظاهر شوند باری بعد از چندی دو عریضه متتابعاً از میرزا احمد رسید یکی از شطره‌ها و دیگری از شطر آخر و در عرایض خود اظهار عجز و انکسار را تحصیل نموده بود و همچنین مکتوبی باین عبد نوشته بود بعد لوحی از افق قلم عنایت الهی در باره او نازل فرمودند این لوح را بغرست و خودت هم جواب او را بنویس و تفصیل راجحه منتنه که از آن ارض استشمام شد و همچنین آیات کتاب اقدس را در مکتوبت ذکر نما وقتی که جناب اسم الله م ه بارض کاف و راه تشریف بردند بعضی از الواح قبل را که با سامی دیگران بود گفته بود که مخصوص من نازل شده و جمیع خطا بها در آن لوح با اسم احمد است گفته بود این احمد منم تا آنکه جناب ذبیح علیه بهاء الله بان ارض تشریف بردند

جناب ذبیح مکتوب بنده را مشاهده نمودند و با او گفته بودند مقصود از این بیانات توحی ما بین ایشان کدورت کلیه واقع شد بشأنی که جناب ذبیح از او دوری نمودند و بعد از طرد جناب ذبیح او را بلون دیگر ظاهر شد چنانچه آنجناب مرقوم فرموده اند و لکن او بهیچ صراطی مستقیم نیست و نیز :

حاجی احمد میلانی در ذیل نام قفقاز ذکر است و نیز :

محمد علی نامان مذکور در آثار محمد علی تبریزی و محمد علی اصفهانی از بهائیان مردود و شیخ محمد یزدی بای در لوحی است قوله :

" نفسی (محمد علی اصفهانی) که در لیالی و ایام بفاهاسی (شرب خمر و فجور) مشغول لاجل حفظ او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره (اسلامبول) با امثال خود (محمد علی تبریزی) متحد شده و بتضییع امر الله مشغول واتخذوا الا خیر لا نفسهم معیناً و ناصر النشرفت ریاتهم و نفس مطرودة از ارض مقدسه بشیخ محمد یزدی پیوست الخ دیگر :

میرسید محمد ناظم الحکماء اهل قریه گوراب جوار لاهیجان گیلان بسال ۱۲۸۸ در سن ۱۹ سالگی بواسطه عندلیب در لاهیجان بهائی شد و بسال ۱۳۲۸ در طهران وفات یافت . و نفوس کثیره دیگر مانند :

حاجی سید محمدافغان که در ضمن نام جمال و میر محمد بیگ
در ضمن نام فاران ذکر است و غیره که باین نام مذکورند در تاریخ
شرح داده شده اند .

واز معاریف مذکورین در دوره مرکز عهد و میثاق :
میرزا محمد علیخان که در تاریخ ۱۳۲۴ خطاب با و است قوله :
" ملاحظه نمائید که در سنه ماضیه اعداء و بدخواهان ایمن
مظلوم بنهایت فساد برخاستند و هرافترا و بیعتانی بایمن
آواره زدند و لواحق ترتیب دادند و بمقامات علیه فرستادند
هیئت تفتیشیه که از مرکز سلطنت عظمی مأمور بتحقیق گشتند از
تصادف رأساً بخانه مدعیان وارد شدند این مظلوم فریاداً
وحیداً در رابسته در گوشه خانه نشسته تسلیم و تفویض شدم .
جمیع دشمنان حتی اقرباء و خویشان عدو منتظر که این عبد را
بدریا اندازند و یا در آتش بگدازند و یا بصحرای فیزان آواره
نمایند ... دیگر :

محمدعلیشاه قاجار که خطاب به حاجی ابوالحسن امین
اردکانی در حق او است قوله :

" ای حضرت امین اعلی حضرت شهریاری در مدت حکومت
آزربایجان ابداً تعرض بمظلومان نفرمودند و حال آنکه میدانید
که در جمیع ولایات چه طوفانی بود بلکه بقدر امکان حمایت و

صیانت فرمودند لهذا مشمول نظر عنایت الهی هستند و در حصن
حمایت ربّانی " و نیز از آنحضرت در بدایع الآثار است قوله :
" خدا چه نعمتی بایرانیان عنایت فرمود و لکن قدرند انستند
اگر کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من
به محمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبّاء کند و بعدل
حکم نماید تائید میرسد و الاّ یفعل الله ما یشاء و او نشنید
باز بایران نوشتم تا دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردد
نجاح و فلاح محال است ایران و ایران شود و عاقبت الامر
منجر بمداخله دول متجاوره گردد " الخ

واز معاریف احمد نامان مذکور در آثار مرکز میثاق از قبیل :
میرزا احمد قائمی و آقا احمد یزدی مذکور در ذیل نام عکاو
میرزا احمد سهراب اصفهانی و غیرهم و نیز میرزا احمد بن میرزا
یحیی ازل در تاریخ ظهور الحق و در این کتاب ذیل ح ی و نام
سهراب و غیرهما ذکرند . و میرزا محمود زرقانی که در تاریخ
ثبت است در آثار مرکز عهد کثرت ذکر داشت و در ضمن بدع
مذکور میباشد . و محمودی مذکور در الواح و آثار همان فریه
محمودی در خراسان است که تفییر نام فرمودند . در لوحی
است قوله :

" احبّاء الله فی محمودی التي سمیت لدی العرش بمحمودی

الاعظم الابهی هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع
الانوار از اتی المختار بسلطان العظمة والافتدار ليجذبهم
نداء الله العلی الابهی الى الافق الذي منه اشرفت شمس
الوحي واضاءت البلاد يا احبائي لا تحزنوا عما ورد عليكم في
سبيلي ان ياعلی الخ

میرزا محرم سدهی اصفهانی از مبلغین

(محرم) بهائی در سنین اخیره دوره ابهی و در

ایام مرکز میثاق که شعر نیز می گفت و بالاخره

در هند اقامت و وفات یافت و در تاریخ ظهور الحق مسطور میباشد
و در آثار مرکز عهد ابهی نامش ذکر یافت .

ماه محرم الحرام که مقاتله در آن ممنوع

(محرم الحرام) بود ماه اول از شهر عربیه است و شأن

آن بارها در آثار این امر ذکر گردید

از آن جمله در آثار باب اعظم است قوله :

"السورة الخامسة في شهر المحرم بسم الله الرحمن الرحيم
الم ذكر الله للورقة الحمراء عن شمائل بحرا لا خضر لا اله الا هو
قل ايأي فاشهدون وان في يوم الاول من هذا الشهر سنة
۱۲۳۵ قد ولد الذكر على الارض المقدسة وينادي الحق
في الحين ان الطك لي واتي ان العلي الكبير فما من عبد قد صلى

في ذلك اليوم لذكرى بركتين على عدة اربعة عشر سورة التوحيد
وركعتين على سورة الذكر والزوال الا وقد فرض عليه حكم
الفردوس وان الله ربك لا يخلف الميعاد قل صوموا ذلك اليوم
شكراً لوجهه انه لا اله الا هو العزيز القديم وان اطلع الشهر
فالبسوا على هيكل الاحدي في انفسكم وما قد جعل الله في حكمها
رداء السوداء ولا تغفلوا اقل من لمحة عن ذكر الحسين عليه
السلام فانه لا مام عدل قتيل الخ .

(محلل) در ضمن تحليل ذکر است .

قریه تابعه بیرجند که در دوره بیان

(محمودی) برخی از بابیان میزیستند و در آثار والوآ

مذکور و مسمی بمحمودی گشت و از جمله

اهل ایمان جدید آنجا آفاسید یعقوب بود که گفته اند بالاخره

از شدت تعدی و تعرض اهالی ناچار بمهاجرت و مکتب داری در

آنحد و گردیده و در لوحی است قوله :

" احبباء الله في محموشي التي سميت لدى العرش بمحمودي

الاعظم الابهی هذا لوح من لدنا الى الذين فازوا بمطلع

الانوار از اتی المختار و سلطان العظمة والافتدار ان

یاعلی از کر از اتی محمد حبیبی اعرض عنه العلماء الخ .

(مَحْيَا) ضمن نام حَمِيًّا مذکور است .

عربی گریزگاه درلوحی است قوله :
" هذا زكراً من لدنا لمن آمن بالله
(مَحْيَا)

العزیز الحکیم هل لك من محيى
غیره " ودرلوحی دیگر :

" ان استمع لما يوحى اليك عن يمين عرش ربك العزيز الحكيم...
فسوف يأتى رسول الموت اذ لا ليس لاحد من محيى "

(مُحِيط - مُحَاط) درضمن حیطه ذکر است .

شیخ محیی الدین کرد اهل سنندج مقیم
(محی الدین) قاهره مصر که در آن دوره بهائی شده
تبلیغ میکرد و سفرها نمود .

شیخ محیی الدین ابن العربی از اکابر علما و متصوفه صاحب
کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم و غیرهانی نیز در آثار بصریح و کنایه
ذکر یافت و حضرت نقطه ویرامیت الدین یاد کردند و نام وی
محمد بن علی است و لا دتش در اندلس بسال ۵۶۰ وقوع یافت
و در سال ۶۳۸ وفات کرد و قبرش در صالحیه دمشق میباشد و

درضمن نام ابن زکری از اوست .

جمع مَخْرَفَةٌ بمعنی خیابان بین دو صف
(مَخَارِف) از درخت خرما . درلوح مشهوره

ناصرالدین شاه است قوله :
" قد انكرني المعارف وضاقت علي المخارف " یعنی آشنایان نسبت
بمن ناشناسی کردند و طرق خوب و خوش زندگانی بر من تنگ
شد .

جمع مِخْلَبٌ آلت ربودن اشیا از ناخن ،
(مَخَالِب) چنگ و چنگال در زیارت محمد تقی خان

تاکری :

" وقعوا تحت مخالب الاشقياء " ودرطلب مغفرت برای حاجی
ذبیح کاشانی :

" وابتلى بمخالب اهل البغضاء " ودر خطاب وصایای عهد
است :

" الهی الهی تری عبدك المظلوم بین مخالب سباع ضاریه " .
اسم مفعول عربی بمعنی نهفته در
(مَخْرُونَةٌ) نهانخانه . و صحیفه مخزونه از باب

اعظم در همان شهر آغاز ظهور صدور
یافته آنرا حجت خود قرار دادند قوله :

" ان هذه الصحيفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الى حجته الخ . ودر ضمن ذکر وصحیفه ذکر است .

(مَخْمُودٌ)

ضمن نام خمود ذکر است .

(مِدَادٌ)

عربی مرگب در لوح سلمان است :

" وهدچنین حق را مداد وسایر اشیا را بمنزله حروفات ذکر نموده اند "

(مَدَارِجٌ)

عربی جمع مَدْرَجٌ بمعنی راه و روش و طریقه و مذهب و مسلک . در کلمات مکتوبه است :
" ای سایه نابود از مدارج ظلّ وهم

بگذر و بمعراج عزیزین اندر آ "

(مَدْحُورٌ)

اسم مفعول عربی بمعنی مطرود . در خطابی است :

" واگردر اینخصوص قصور کنند در نرسد

رَبِّ غَیْورِ مَا خَوْذِ وَمَذْمُومِ وَمَذْحُورِند "

(مَدْخَلٌ)

مَدْخَلٌ در عرف فارسی سود و واردات مالی . در مقاله سیّاح است :

" از برای حکام ولایات اسباب مداخل

پیداشد "

(مِدْرَارٌ)

صیغه مبالغه عربی بمعنی پرششیر و پرریزش . در خطابی از غصن اعظم

عبدالیها است قوله :

" قد اتى الربيع وفاض الغمام الرفيع بغيثٍ هاطلٍ مدرارٍ .

(مِدْفَعٌ)

در ضمن نام دفع درج است .

(مَدِينٌ)

نام وطن شعیب در شبه جزیره سینا در قرآن است :

" والى مَدْيَنَ اخاهم شُعَيْبًا " ونام

مدین بعثت اقامت شعیب در آنجا و پناه بردن موسی بدو و عظمت یافتنش در آنجا صورت کلمه تشبیهی و رمزی پیدا کرد که در ادبیات روحی بآن وزن و مقام استعمال میگردد . در صورت صلوة است :

" مالى وشأنى لا قوم لدى باب مدين قربك اواتوجه الى الانوار المشرقة من افق سما ارادتك "

(مَدَى)

عربی بمعنی نهایت و مدت و مسافت . در کلمات مکتوبه است :

لأن سلطان الغنى ينزل عليك في مدى الأيام..... لأن
العزّة تصيبك في مدى الزّمان .

مدینه عربی شهر . مدائن جمع ومدینه و
(مدینه - مدنیّه) مدینه النبی در قرآن و در اسلام نام
دومین شهر حجاز . در لوح به نصیر
است :

" فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مدائن اللّٰه
اشتهار دهد " . و در آثار حضرت بهاء اللّٰه بغداد را بنام
مدینه اللّٰه محض سکونت آنجا و ظهور امرای بهی و بلاغش در آنجا
خواندند . و در لوح معروف احمد است :
" ثمّ زگر من لدنا کلّ من سكن فی مدینه اللّٰه الملك العزیز
الجمیل " مدینه اللّٰه در ذیل نام اورشلیم است و مدینه السّلا
نام بغداد شد چنانچه ضمن نام بغداد مسطور است .
مدنیّه رساله معروفه صادره از غصن اعظم عبد البهاء در سال
۱۲۹۲ هـ . ق . که در موضعی از آن است قوله :

" بناءً علی ذلك فی الحقیقه اساس مدنیّت و اصلاحات و ترقی
در اروپا از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده " و در موضعی
دیگر است :

" حال بفضل الهی و همّت روحانیه مظهر نبوت کلیّه . پادشاه

معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح
نیات خالصه شهر یاری از شرق هم خیره جهان بینی دیده و
اراده فرموده اند که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس
عدل و حقانیت و تشیید ارکان معارف و مدنیّت فرمایند
بعضی نفوس که عقول و افکارشان بملل اغراض ذاتیه مختل....
علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده اند " الخ .

مصدر عربی بمعنی آمیختن و آلودن

(مَدَق)

و در لوح بخاجی ذبیح کاشی است :

" فهنيئاً له فی ما شرب عن كأس الطهور

ومذّق من بحر الاحديّة المتفجّرة من جبل الكافور " الخ .

و نظیر آن در آثار دیگر وهم از حضرت نقطه بسیار است که شاید
باب تفعیل محض تکثیر و مراد آن باشد که شراب کاس طهور را
باخذ از بحر مذکور بیامیخت و یا آنکه اصلاً تذوّق و یا ذاق بود
و در استنساخ تغییر حاصل شد و یا آنکه عرفاً مَدَق بمعنی ذاق
استعمال شده باشد .

عربی آئینه . مرا یا جمع . در اصطلاح بیان

(مِرَات)

مؤمنین مرا یا خواننده میشوند که شمس

مشیت و نقطه در آنان نمایان است و در

ضمن لغت یحییی ثبت میباشد که میرزا یحیی ازل را مرآت لقب

کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان الیوم کلّ اشیاء را مرایا مشاهده نماچه که خلق بیک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیراست :

" الهی فابتعث فی کلّ سنهٔ مرآةً و فی کلّ شهر مرآةً " الخ و در توفیق به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الّا بمرآة رابع لم یکن نفسه الّا ظهور مرایا ثلاثه و لذ اخلقنی الله من طینة لم یشارک فیها احدٌ " الخ و مراد از مرآت ورتبهٔ چهارم مقام بابیت است .

از یلاد معروف آذربایجان . از آغاز طلوع

(صواعقه) امر جدید مرکزی گردید و معاریفی از

پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ

مذکورند و از شناختگان بهائی آقا محمد علی و میرزا عبدالحسین و آقا عبد الصمد بودند .

عربی بناء فَعَلَة از مَرَّ بمعنی یکبار

استعمال میشود . در لوح رئیس است

" قد تجلینا علیک مرّةً فی جبل التّیناء و

مرّةً فی الزّیناء "

عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به مصائب و بیماریهای درسجن اعظم عکا

(مَرَّح - مَرَّحِي)

کردند و در لوح خطاب بشیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان اليوم کلّ اشیا را مرایا مشاهده نماچه که خلق بیک کلمه خلق شدند " . و در لوح خطاب به نصیراست :

" الهی فابتعث فی کلّ سنه مرأة و فی کل شهر مرأة " الخ و در توفیق به حاجی میرزا آقاسی است قوله :

" الّا بمرأة رابع لم یکن نفسه الّا ظهور مرایا ثلاثه و لئذا خلقنی الله من طینة لم یشارك فیها احد " الخ و مراد از مرآت و مرتبسه چهارم مقام بایست است .

از بلاد معروف آذربایجان ، از آفاق طلوع
 (مراغه) امر جدید مرکزی گردید و معارفی از
 پیروان این امر داشت که در آثار و تاریخ
 مذکورند و از شناختگان بهائی آقامحمدعلی و میرزا عبدالحسین
 و آقاعبدالصمد بودند .

عربی بنا " فَعَلَّةٌ از مَرَّ بمعنی یکبار
 استعمال میشود . در لوح رئیس است
 " قد تجلینا علیک مرّة فی جبل التینا " و
 مرّة فی الزیتنا "

عربی نشاط و سرمستی در لوح راجع به
 (مَرَح - مَرَحِي) مصائب و بیماریهای در سجن اعظم عکا

است :

" بَحِیثٌ بَدَّلَ مَرَحَ الْعُلُوِّ بِتَرَحِّ الْعُلُوِّ کَانْتَهُم صَارُوا بِنَسْبَتِهِمْ
 الی قلوبهم ادقّ من خیط الإبرة و ارقّ من استبرق العبقریّه
 لا یسمع من الیمین الّا انین من ارتعد من حُمّ الرعد بمسا
 اکتسبت ایدی اولی الحدق و عن الیسار من منه بلاه لازب بمسا
 جرى من قلم الحاسب " یعنی بدرجه ای که مبدل ساخت
 نشاط جوانی را بنغم و هم تبگیری چنانچه گوئی نسبت بسابقش
 باریکتر از نخ سوزن و نازکتر از استبرق عبقری میباشد (استبرق
 بمعنی ابریشمین و عبقری نسبت به عبقر محل افسانه ای کشور
 اجنه است که در ذیل نام استبرق و عبقر مذکور میباشد) از یمین
 جز ناله آنکه بعطیات ایدی کینه و رزان ارتب از زمهرزمنند
 و از یسار جز فریاد کسانی که از قلم محاسب ببلاه لازمی گرفتارند
 بگوش نمیآید . و در لوح بطیب است :

" بَحِیثٌ بَدَّلَ مَرَحَ الْعُلُوِّ بِتَرَحِّ الْعُرُوِّ " .
 مَرَحِي بمعنی مرحبا ، مریزاد " آفرین بنام . در خطابسی
 در صورت زیارت طلآن خانم عمّه است :
 " مَرَحِي مَرَحِي بَلِ ایتها الامة " الخ .

در لوح عید از حضرت بهاء الله است :
 (مَرَحَبَا) " فیا مرحبا هذا عید الله " ای چه

بابرکت و گشایش و خوش آیند است این عید خدا .

(مَرَّصَد) عربی کمینگاه . مرصد جمع . درلوح رئیس است :

" كان القوم ان يرحموا في المرصد "

والاسواق .

(مَرَّغُزَار - مَرَّغ) مرغزار فارسی بمعنی روئید نگاه . مَرَّغ یعنی سبزه و غلغزار مرغوب چرندگان و نیز مرغزار نام معموره ای در قسرب

هشت فرسخی تربت حیدریه خراسان که در ایام ابهی مرکز بهائی بود .

مَرَّغ مصدر عربی بمعنی غلطیدن در خاک و غیره و در خطابی و مناجاتی است :

" الهی الهی اَتَمَّرْ جبینی بتراب عتبة قدسک " و قوله :
" وَاَمَّرْ جبینی بتراب رحبة فردانیتک "

در مصیبت حروفات عالیات است قوله:

(مَرَّغُولَات) " وشانه زند مرغولاتشان را " الخ در

برهان فارسی مَرَّغُول و مرغولة بمعنی

پیچ و تاب آورده و باین نسبت زلف و کاکل خوبان را که شاخ شاخ و پیچ پیچ کرده باشند میگویند .

اسم مفعول از رَمَق در خطابی به این

(مَرْمُوق) اصدق است قوله :

" ای منادی و ایادی امرالله مکتوب

شما مرموق (بدقت ملاحظه) ورق مسطور منظور گردید "

شهر معروف در خطه خراسان که مرو

(مَرَو) شه جهان اشتهار دارد و در این عصر

در قلمرو ترکستان شرقی و جماهیر

شوروی قرار دارد و در ایام ابهی مجمعی از اهل بهاد داشته

مذکور در الواح بود قوله :

" یا اولیائی فی مرو اسمعوا ندا " من یدعوکم لوجه الله

واراد ان یقرّبکم الیه "

عربی اسم فاعل از مصدر اراده و عرفاً

(مَرْمُود) بمعنی متعلق و پیرو و مرشد و هادی

و ولیّ اطلاق میگردد . در لوح رئیس

است :

" ثمّ اذهب بلوح الله الی عباده المریدین "

مسمیات مذکورات باین اسم در الواح

(مَرْمِیم) بسیارند و اشهر از گل خواهر مهد علیا

حرم ابهی که زوجه حاجی میرزا رضاعلی

حرم ابهی که زوجه حاجی میرزا رضاعلی

برادر پدري بود و در تاريخ ظهور الحق بتفصيل شرح داده شد
 و در لوح معروف به لوح مریم خطاب بوی است :
 " ای مریم مظلومیتم مظلومیت اسم اولم را (حسین) از لوح
 امکان محو نمودم الخ و ضمن نام حرف تفصیلی است. و مریم
 مجدلیه که در ذیل نام مجدلیه نیز ذکر است از مؤنات شهیره
 مسیح در آثار مرکز عهد ابی عبدالبهاء بکثرت ذکر میباشند
 از آن جمله :
 " هو الله ای ورقه مؤمنه در کور سیحانی و در عیسوی بعد از
 صعود روح وجود بمقام محمود جمیع یاران و دوستان پریشان
 شدند مگر امه ای از امام رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه
 بود و مجدله دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریه
 سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود
 بچنان روح تائیدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند
 و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردیدند
 تا بحال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود
 گردید این ربه الحجال بقوتی ظاهر شد که سرور ابطال
 رجال گردید پس شما ای ورقات از خدا بخواهید که در ایندور
 اعظم چنان موفق شوید که طنین آن توفیق در ایوان عالم بلند
 شود و بملکوت رسد ع ع " .

مریم آباد قریه ای از توابع یزد که بهائیان زردشتی داشت
 و از آن جمله : ملا بهرام بهمن کیومرث بهمن چشمسید
 بهمن رستم خرسند سروش و خرسند رشید ماهیار بودند .

(مُزَخَّرَف)

در نام زخرف ثبت است .

(مَزَّق)

در لوح رئیس است :
 " انه استکبر علی الله ومزق (درید)
 اللوح " .

(مَسْجُور)

اسم مفعول عربی در دعاء و ذکر در
 حق ملا عبد الفتاح تا کوی :
 " خاض غمار رحمتك التي كالبحرا

المسجور " دریای پر جوش و خروش .

(مَسْقَط)

شهر بزرگ معروف مرکز حکومت امام
 مسقط که ورود باب اعظم بانجا در سفر
 مگه و مهمان شدن بانجا در تاریخ

ظهور الحق ثبت است .

(مَسْلُول)

عربی شمشیر از غلاف کشیده . در لوح
 دنیا است :

" حال هریوم نارظمی مشتعل وسیف اعتسافی مسلول "

(مَشْرِق - مَشْرِقِ الْاَزْكَارِ) مشرق بمعنی شروق گاه آفتاب .
 مشارق جمع و کلمه مشرق و مشرق وحی
 و مشرق ظهور و غیرها در آثار این امر
 بکثرت و افره مذکور است از آن جمله قوله الاعزّ :

" انتم مطالع الاستقامة بین البریة و مشارق البیان " و مقام ابهی
 بر نفس خود در موارد بسیار بدین اسلوب اطلاق فرمودند
 قرله الاعزّ :

" انه لمطلع علم الله و مشرق او امر الله " و در صلوة یومیّه
 است :

" قد اظهر مشرق الظهور و مکتم الطور " .

و مشرق الاذکار نام معبد بهائی قرار گرفت و در کتاب اقدس
 است :

" كذلك سُمی لدى العرش " و شرح ساختمان مشرق الاذکار
 عشق آباد و شیکاگو در تاریخ ظهور الحق ذکر است و از جمله
 آثار مرکز عهد ابهی راجع بمشرق الاذکار عشق آباد چنین
 است قوله الجلیل :

" ای یاران عبدالبهاء الحمد لله بعون و عنایت جمال ابهی
 در عشق آباد تأسیس مشرق الاذکار بنهایت حریت و اقتدار

گردیده و جمیع یاران در نهایت اهتمام باین خدمت پرداخته
 بجان و دل در کوشش اند و مافوق طاقت در این امور جانفشانی
 نمایند ولی چون این مشرق الاذکار بنهایت آزادی تأسیس
 میگردد و مأمور بنیانش حضرت فرع جلیل جناب حاجی میرزا
 محمد تقی افغان اند و بالوکاله از عبدالبهاء باین خدمت قیام
 فرموده اند وصیت این مشرق الاذکار در اطراف افتاده لهذا
 باید در نهایت اتقان مکمل بنا گردد و باید جمیع احبّاء و
 اصفیاء بقدر امکان در تأسیس این بنیان معاونت نمایند تا
 بزودی اتمام یابد و تأخیر سبب تسریر قلوب غافلان گردد و
 تأثیر در دلهای خیرخواهان نماید و تشویق از هان آزادگان
 کند " الخ و مشرق الاذکار شیکاگو از حیث بدعیّت و جمال بناء
 ممتاز باشد و در سال ۱۹۲۰ میلادی شروع شد و در حدود
 ۹۰ میلیون ریال مصارف گرفت قطر ۲۲۵ فوت و ارتفاعش
 ۱۸۰ است و در ذیل نام کرمل ذکر میباشد .

عربی مَدْرَك و مذاق و موضع مناسک حج .
 در لوح به نصیر است قوله جلّ و عزّ :
 " این است منای عالمین و مشعر عزّ
 توحید " الخ .

عربی قندیل چراغدان، چراغسواره،
(مَشْكَاتَة) مشاکی جمع. در کلمات مکتوبه است :
" یابن الوجود مشکاتی انت ومصباحی

فیک " ودر لوح به شیخ سلمان :
" مع آنکه مشکات و شمع در حین ضیاء درون آن یکی بوده
و خواهد بود " ودر خطابی به صدر فریدنی است :
" الحمد لله الذی تجلّی من الافق الرحمانی علی العالم
الانسانی و اضاء بالنور السبحانی فی الصّقع الامکانی وجعل
القلوب اوعیه حبه والصدور مشاکی نوره " .

مشیئة عربی خواست و اراده شخص
(مَشِیَّة) در لوحی است :

" لولا امره ما اظهرت نفسی قد احاطت
مشیته مشیتی " .

در سورة الحج قوله ج ع :
(مَصَارِيع) " خافوا عن الله ولا تختلفوا فی ما وصّاکم
به الحقّ ولا تتبعوا کلّ مشرک مردود "

مصاریع جمع مصروع مجانبین روی زمین و معاندین .
عربی افزار فروزش و روشنی و چراغ
(مِصْبَاح) در لوح رئیس است :

" قل البلیا دهن لهذا المصباح وبها یزداد نوره ان کنتم
من الصادقین " ودر لوح طب :
" اکل القلیل فی الصّباح انه للبدن مصباح "

ومیرزا عزیزالله خان ادیب شهیر و شاعر مصباح تخلّص شرح
احوالش در ظهور الحق مسطور است و خاندان مصباح از او
بیاد گارند .

کشور معروف و پایتختش شهر قاهره که
(مِصْر) بیان اوضاع و احوال آنجا بتفصیل در
اسرار الآثار المومیّه است و آنچه

بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت گردید ضمن نامهای اروپ
واسکندریّه و قاهره و غیرها در این کتاب زکری است و نبذه ای
از آن احوال اینکه در سنین اقامت ابهی در ادرنه روابط این
امر بانجا شروع شد و آقا سید حسین کاشی از مؤمنین دوره بیان
که در سنین بغداد مهاجر و ساکن آنجا گشت و تا اسلا مبول همراه
رفت در آنجا مأذون و عازم مصر شده در قاهره اقامت گیرد و
بعداً چون حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی بانجا برای
تبلیغ رفت حاجی ابوالقاسم تاجر شیرازی مقیم آنجا را که مردی
هفتاد ساله و دولت مند بود بهائی ساخت چنانکه آن مرد پیرا ز
شدّت عشق ایمانی با آنکه در آن ایام تذکره برای ادرنه

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد
 و تذکره گرفته بادرنه شتافت و باحال مزید اشتعال برگشت و
 خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدرعلی با
 کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود
 رانیز بازواج آقاسید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عائله اش
 را از شیراز بمصر رساند و آقاسید حسین در بین راه در بمبئی
 برای خود تبعیت انگیزی گرفت و بالاخره قونسول ایران مقیم
 قاهره با حاجی میرزا حیدرعلی بحیله اظهارشوق تحقیق از این
 امر کرد و ذهاب و ایاب مستمر داشت تا در آخر او را در خانه خود
 اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان رانیز گرفت و از آنان
 مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحبس
 انداخت و او بسم الله المبهی الابهی گویان زنجیر بگردن نهاد
 و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقاسید
 حسین را چون تبعیت انگیزی داشت نتوانستند تعرض کنند
 و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم
 عبدالبهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تعمیر دادند
 و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله :

" او (حاجی ابوالقاسم نیلفروش مذکور) از بندگان جمال
 مبارک بود من اول در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " الخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشت ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته
 وعمرتة " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت
 و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدرعلی در مصر مردی ثروتمند را تبلیغ کرد
 که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تغییر یافته
 کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنام
 جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت
 گذراند " .

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و اثرة المعارف
 بیروت ذکر نموده " الخ مراد از آن شخص سید جمال الدین
 افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است . و از حوادث
 معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالبهاء
 بانجا بود که پس از آزادی از سجن عکا (سال ۱۹۰۹) بمصر
 از یازده ماه از حیفا بآن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیوی
 قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ . ق .
 مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه
 ۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفته و

نمیدادند چهارصد لیره بحاجی میرزا حسینخان سفیر فرستاد
 و تذکره گرفته بادر نه شتافت و با حال مزید اشتعال برگشت و
 خانه خود را دارالتبلیغ قرار داد تا حاجی میرزا حیدر علی با
 کثیری از ایرانیان در خصوص این امر صحبت داشت و دختر خود
 را نیز یازدواج آقاسید حسین مذکور داد و او را فرستاد تا عاقله اش
 را از شیراز بمصر رساند و آقاسید حسین در بین راه در بمبئی
 برای خود تبعیت انگلیزی گرفت و بلاخره قونسول ایران مقیم
 قاهره با حاجی میرزا حیدر علی بحیله اظهار شوق تحقیق از این
 امر کرد و ذهاب و ایاب مستقر داشت تا در آخر او را در خانه خود
 اخذ و قبض نمود و نفوس جدید الایمان را نیز گرفت و از آنسان
 مبلغی لیره جرم بدست آورد و حاجی ابوالقاسم را بحبس
 انداخت و او بسم الله البهی الابهی گوینان زنجیر بگردن نهاد
 و قونسول از او دو هزار لیره جرم گرفته رها کرد ولی آقاسید
 حسین را چون تبعیت انگلیزی داشت نتوانستند تعریف کنند
 و مدفن حاجی ابوالقاسم در منصوره مصر است و غصن اعظم
 عبدالیهاء در ایام توقف بمصر بدانجا رفته دستور تمهیر دادند
 و در سفرنامه امریکا خطاب و بیان است قوله ،
 " او (حاجی ابوالقاسم نیل فروش مذکور) از بندگان جمال
 مبارک بود من اول در سفر مصر بفکر تعمیر قبر او افتادم " السخ

و نیز بجمعی چنین فرمودند :

" حتی بمصر فتشت ثلاثة ایام علی قبر ابوالقاسم حتی وجدته
 و عمرته " و در خطاب و بیانی راجع بمصر که ذیل نام حکمت
 و حکیم ثبت میباشد چنین مسطور است :

" حاجی میرزا حیدر علی در مصر مردی شروتمند را تبلیغ کسبرد
 که صفت بخل و امساک داشت ولی بواسطه ایمان تغییر یافته
 کریم شد و در خانه اش را گشاد و مردم را شب و روز بنسبام
 جمال مبارک دعوت و ضیافت کرد و ایامش را به تبلیغ و خدمت
 گذراند " .

و در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد مصر و دائره المعارف
 بیروت ذکر نموده " السخ مراد از آن شخص سید جمال الدین
 افغانی است که در ذیل نام جمال ذکر است ، و از حوادث
 معظمه مصر مربوط باین امر ورود مرکز عهد ابهی عبدالیهاء
 بانجا بود که پس از آزادی از سجن عکا (بسال ۱۹۰۹) بمصر
 از یازده ماه از حیفا بآن عزم رفتند و ورود بکشتی خدیوی
 قیصر نام از اسکله حیفا در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۲۸ هـ . ق .
 مطابق ۲۹ اگست ۱۹۱۰ م و ورود به پورت سعید روز چهارشنبه
 ۲۶ شعبان ۳۱ اگست و در هتل کنتینانتال اقامت گرفتند و

بهایان اسکندریه و قاهره متدرجا حسب الاذن تشرّف حضور یافتند. حرکت از پورت سعید با کشتی کمپانی مساجری در روز پنجشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰ و ورود با سکه اسکندریه روز جمعه ۱۹ و قریب بظهر در رمله به هتل ویکتوریا اقامت فرمودند و بعد از چند روزی بغوقانی خانه حسن افندی سیف متصل بمحطه صغیر ایستگاه تراموا اجاره کرده اقامت نمودند و بعد از چند ماه بخانه نزدیک محطه شش اجاره و اقامت کردند و تا آخر در آنجا اقامت داشتند و در سه ساعت و ده دقیقه بعد از ظهر روز سه شنبه ۲ جمادی الآخر ۱۳۲۹ مطابق ۳۰ می ۱۹۱۱ از ایستگاه سدی جابر راه آهن رمله حرکت کردند و امین فرید راهمراه بردند و ساعت شش و نیم بعد از ظهر بمصر وارد و در غریبه الزيتون مقابل مصر جدید در هتل نیوزیتون اقامت کردند و در روز شنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۹ مطابق ۲۲ یولیو ۱۹۱۱ وقت ظهر از مصر حرکت کردند و در سه بعد از ظهر بمحطه سدی جابر وارد شدند و در هتل بلیوانس قرب محطه شش اقامت کردند و در روز ۱۶ شعبان ۱۳۲۹ مطابق ۱۱ اگست ۱۹۱۱ یکساعت بعد از ظهر از رمله حرکت کردند و در سه ساعت بعد از ظهر از اسکله اسکندریه با کشتی سنگال از کمپانی مساجری عزم مارسیل

نمودند میرزا اسد الله اصفهانی میرزا باقر خان شیرازی حسین آقامیلانی میرزا شمعاع میلانی و خسرو همراه بودند و لذامدت اقامت کشور مصر از پورت سعید و رمله و زیتون بیش از یازده ماه یعنی ۳۴۶ روز بدین ترتیب شد که در پورت سعید ۲۳ در رمله ۲۵۰ در قاهره ۵۲ باز در رمله ۲۰ روز شد و در ۲۴ شعبان مطابق ۹ اگست از مارسیل بقاهره و اسکندریه چنین تلگراف کردند :

" محفوظ و مصون رسیدیم عباس " و در آن مدت توقف در خاک مصر متدرجا جوش تعصبی و مذهبی را که از اهالی برخاست و از مقالات مندرجه جرائد مانند مقاله جبریل بنزل در جریده البلاغ المصری و غیره و نیز از مکالمات ارباب جرائد و طلاب جامع الازهر و غیرهم که برای ملاقات میآمدند عیان بود بعلم و حکمت فرو نشانند و با عده ای از اعظم ملاقات بمیان آمد و در مقاله جریده المؤمنین نمره ۶۱۹۳ روز یکشنبه ۱۹۱۰ مؤثر بود و در یکی از خطابه‌های بهایان مقصود از این مسافرت و نیز اوضاع و احوال تاحدی روشن میگردد قوله :

" هوالله ای یاران عبدالبهاء " نامه ای که مجتمعات تبریک ورود باقلیم مصر مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید عبدالبهاء " چهل سال در سجن عکا اسیر اهل بغضا " بود

سلطان مخلوع (عبد الحمید) هر روز بهانه ای مینمود و بر تشدید و تضییق میافزود تا آنکه هیئت تفتیشیه که بغض مجسم و ظلم مصور فرستاد تعرض و ازیت مجری داشتند ولی عبدالبهاء ابا اعتنائی ننمود و حتی راضی بملاقات آنان نگشت بلکه در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت هر دم از قصر سلطان تلگراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم که مصمم آنند عبدالبهاء را بغیر ازان بفرستند یا در قعر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند کشتی آتشی مخصوص بعنوان تجارت یعنی نقل غله از اروپا بعکاء آمد و سه روز و سه شب مابین حيفا و عکا تردد میکرد و فرنگیان نهایت اصرار بلکه التماس مینمودند که عبدالبهاء نیمه شب از عکا بکشتی و با کشتی بارو یا حرکت نماید حتی جمععی عقلای احبباً متفق بر آن شدند باری هیئت تفتیشیه رجوع باسلامبول کرد و با دفتری از مفتريات و کتابی بهتان و باعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبهاء مبرمو محتوم است عنقریب رئیس هیئت مراجعت نماید و والی بیروت کراراً گفته بود اول حکمی که اجزاء خواهد نمود عبدالبهاء را در دروازه عکا در خواهد زد خلاصه هیئت تفتیشیه باسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا در دم جامع پادشاهی

بعد از صلوة جمعه صد انمود فرصت تعرض بعبدالبهاء نیافتند حتی پادشاه مخلوع گفته بود که حال مساعد این کار نیست تا مشکلات دیگر حل شود تا منتهی بخلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامبول عارف سه گوله میل فرمود و فریق سرگون به دیار بعیده گشت و لوا عسکری بدرک رفت و میرپنج بمصر فرار نمود و از احبباً صدقه طلب نمود حکمت چنین اقتضا کرده که عبدالبهاء باقلیم عزیز مصر شتابد " الخ و در خطابی دیگر قوله " عبدالبهاء باقلیم یوسف کنعانی سفر نمود هر چند از هجوم احزاب و اراجیف و مفتريات جرائد در خطر است " الخ و بالاخره بعد از انجام سفر اروپا در ماه دسامبر ۱۹۱۱ مطابق ذیقعده ۱۳۲۹ ه. ق. از مارسیل با کشتی پرتغالی که میرزا اسدالله اصفهانی و میرزا محمد باقر خان شیرازی و میرزا عزیزالله خان و تمدن الملک همراه بودند عزیمت خاک مصر فرمودند و برای بار دوم در آن سرزمین نزول اجلال فرمودند و از اسکندریه به رمله اقامت جستند و این بار در آنجا پنج ماه اقامت کردند تا در ششم ربیع الثانی ۱۳۳۰ ه. ق. مطابق ۳۵ مارچ ۱۹۱۲ بمزم امریکا از رمله حرکت کردند و با کشتی روانه شدند و چون سفر در آمریکا بپایان رسید و بعد از عودت از آن مملکت

در اروپا هم مسافرت انجام دادند بروزهشتم رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۳ جون ۱۹۱۳ از مارسیل بعزم کشور مصر روانه شدند و برای بار سوم در ۱۳ رجب ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۲ جون ۱۹۱۳ م بحالیکه میرزا علی اکبر نخجوانی و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و سید اسد الله قمی همراه بودند به پورت سعید و خانه آقا احمد یزدی ورود نمودند و بعد از چند روز خانه اجاره کردند تا در روز ۷ شعبان ۱۳۳۱ هـ. ق. مطابق ۱۱ جولای ۱۹۱۳ به اسمعیلیه رفتند و بعد از چند روز بر طه اسکندریه وارد شده خانه اجاره و اقامت نمودند و در این بار مدت اقامتشان در پورت سعید و اسکندریه من تمام الجهات شش ماه انجامید و علاوه زائرین بهائیی عده ای از سیاهان غرب و پرفسورها و اعظم ترک و مصر حتی خدیو مصر مکرر بملاقات آمدند و بالاخره در محرم ۱۳۳۳ مطابق ۳۱ سپتامبر ۱۹۱۳ بحالیکه میرزا جلال داماد و میرزا احمد سهراب و میرزا محمود زرقانی و خسرو همراه بودند عازم حیفا گشتند. و از جمله خطابات صادره در آن ایام که حاکی از شدت استفراق در اسفار میباشد خطاب :

" جناب آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دباغ علیهما بهاء الله ابهی ای دو یار عزیز هیچ میدانید کسه

عبدالبهاء غرق چه دریائی است قسم باسم اعظم روحی لعقبته الفداء که یکسال است يك دفعه فرصت یافتم که بحمام بروم دیگر ملاحظه کنید که چه اوضاعی است مصمم حرکت بسه فرنگستانم که شاید خدمتی بآستان نعیم بقول عرب هـذا ضفت علی رباله یعنی یکدسته ریسمان فتیله چراغ منضم شد با وجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور براختصارم " الخ

از مصطفی نامان مذکور در آثار این امر (مصطفی) میرزا مصطفی نراقی شهید در تبریز بسال ۱۲۸۳ که سرش را بریدند

از آنجمله در لوحی راجع باواست قوله :

" ان ازکر المصطفی الذی استشهد فی ارض التاء (تبریز) فی سبیل الله مظهر هذا الامرالبدیع " و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است : قوله :

" وهمچنین در عهد سردار عزیزخان جناب عارف بالله میرزا مصطفی ومن معه را اخذ نمودند و بر فریق اعلی و افق ابهی فرستادند " الخ شهادت میرزا مصطفی مذکور باشیخ احمد فانی و میرزا علینقی از اهل معموره نیشابور در تبریز در حرفت نیز اشاره شد و پسر میرزا مصطفی را جمال ابهی محض یادگار پدر میرزا مصطفی نام کرد که با مادرش از همسجنان عکاشدند و

پیوسته در خانه ابهی خدمت کردند ولی او از ناقضین معروف در دوره مرکز عهد ابهی گردید و باید گفت اول مطرود آن دوره است که در روز اول مراجعت مرکز عهد از طبریا که بدیدن رفته بود طرد شد. دیگر:

سید مصطفی رومی اهل رنگون برما از مبلغین ساکن و سیار در آن مملکت و هند که بالسن متعدده تکلم میکرد و در آن زبانها مترجم بهائی بود و در عهد سلیمانخان جمال الدین تنکابنی مبلغ عارف سیاح شهیر بهائی مذکور در نام جمال و سلیمان تا سال ۱۳۶۴ هجی خدمات روحانیه در این امر کرد و در الواج و آثار بسیار مذکور گردید و سال نامبرده بحمله گروهی از معاندین در قریه ای از برما بشهادت رسید. و از مصطفی نامگان کثیر الذکر در آثار مرکز عهد ابهی مصطفی خان نوری بود. و نیز در بیانات شفاهیه مرکز میثاق است که:

"مصطفی بیک مدیر تحریرات عکا مردی خبیث و در نهایت بغض و عدوان و قبیح الوجه و کریه المنظر بود و شبی که بخانه مفتی دعوت داشتیم او هم حضور یافت و من در آن شب بمناسبتی قصه معروف راجع بحجاج بن یوسف ثقفی و زوجه اش را که حجاج هنگام صبح خود را در آئینه نگریسته گفت اللهم احسن خلقی كما احسنت خلقی وزن گفت حجاجا بر خداتهمت وزن، نقل

کردم و چون صبح شد مصطفی بیک خود را در آئینه مینگریست مفتی باو گفت قل اللهم احسن خلقی كما احسنت خلقی و خنده در گرفت و او بعضی تهمت ها نوشت و به بیروت فرستاد و عین راهپورتش را اعاده دادند و با شخصی نزد من فرستادند که بحیله از حاکم بدگوئی میکرد و مقصودش وصول بیولی بود تا رفع فتنه کند و من اعتنان نمودم و لذا راهپورت را تصدیق کردند و حقی نوشت که مراهم میخواست بایی کند و بعضی کودکان احباب را در کوچه ها بنام بایی زدند و نزد من کس فرستاد که خواهرم مریخ است و خانه مسکونی شما که هوایش مناسب است برای ما لازم میباشد و من جواب گفتم که خانه دیگر نداریم و او نزد صاحبخانه رفت و خانه را اجاره کرد و لذا اکار سخت شد تا آنکه روزی در محضر جمال ابهی نشسته بودم و زنبوری دور سر مبارک میپرید و هر قدر با باد زن دستم نهیب کردم نمیرفت عاقبت چنان با باد زن زدم که دونیم شد خطاب بزنبور فرمودند هان میخواستی چون متصرف صاحبخانه شوی و طولی نکشید که حلیم پاشا والی بیروت با دوتن معاونینش وارد عکاشد و شبی در خانه مفتی دعوت داشتیم و آخر شب آنجا آمدند و پس از تعارفات و مذاکراتی نکر نمودند که یکی از علماء اهل سنت گفت بسم الله الرحمن الرحیم با بسم اب و

ابن روح القدس یکی است و تبیین آن چیست و من شرحی در خصوص ادعای مظاهر مقدسه که خود را آئینه خدا نام می‌دانند ذکر کردم و وقت مفتنم شمرده گفتم حضرت بـاب میفرماید من آئینه خدا نام هستم مقصود اینست که مظاهر مقدسه میگویند که جلوه حق بـما میشود و از ما بعالمیان منعکس میگردد و از اینجا است که ادعای الوهیت مینمایند چه اگر آفتابی که در آئینه منعکس است گوید من آفتابم حق است و لا ریب فیه و جمیع حضرات از این تبیین خوشنود شدند و رفته برای والی حکایت کردند و او نیز تحسین نمود در این وقت من رقعہ ای بوالی نوشتم که اوضاع عکاشیان تفتیش مییاشد و او دو تن مفتش فرستاد که مسئله ما را رسیدگی کنند و شروع با اقدام شد و متصرف ترسید روزی من جلوی خانه نشسته بودم دیدم مفتی و یکی دیگر گفتند کرسی دارید روی آن بنشینیم گفتیم چه عیب دارد مذاکراتی کردند که مفادش این بود که بهتر این است يك پولی ما بدهیم و کار از کار بگذرد من ابدًا اعتنا نکردم گفت خوب من در این صورت خانه را که اجاره کرده ام سر خانه خود می‌نشینم باری مفتشین یکقدری عمیق تر تفتیش کردند دیدم یکروز رئیس تجارت آمد در میزند من نخواستم او را بپذیرم فریاد کرد کار خیلی لازمی دارم گفتم در را باز کنید

آمده نشست و بعد مذاکرات گفت که يك پولی بدهید کار از کار خواهد گذشت من گفتم هان مقصود شما پول بوده است پس چرا زود تر نگفتید صبر کن حال میروم میآورم رفتم وضو گرفتم و شروع کردم نماز خواندن و بعد دعا کردم و او اظهار میداشت زود تر من مخصوص طول میدادم آخر الا مر گفتم پول را فرستادم منتظر باش گفت فرستادید بتوسط کی فرستادید گفتم قم و يك سیلی بگوشش زدم که فرار کرد رفته بود و غوغائی درست کرده بود و يك استشهادی نوشته بودند که حضرات کارشان بجائی رسید که رئیس تجارت را میزنند هنوز امضا نشده بود که تلگراف رسیده بود که تمام متصرف مفتی قاضی و مدیر تحریرات بایستی دست از کار بکشند تا مفتش ثانوی بیاید خیلی پریشان شده بودند و مفتی هزار لیره برداشت که بیروت رفته منصب متصرف را بگیرد مفتشین تلگراف کرده بودند مسئله را بوالی و او بحضور رسیدن مفتی گفته بود هزار لیره رشوه بـ برای من آوردی که حکومت عکارا دو مرتبه بگیری لیره ها کو مفتسی خیلی منفعل شده بود باری اجازه نداده بود بنشیند و باین واسطه بیرون آمده بود و خجل برگشت بعکا و حکم آمد مفتشین موجب تعلیمات من رفتار کنند من گفتم نه قبول نمیکنم خودشان هر طور صلاح میدانند تفتیش کنند بعد متصرف پیش من فرستاد

که خواهش دارم دیگر بس است من هم پیغام فرستادم به
مفتش که کار را ختام بدهید باری متصرف هزار لیره ادبوالی
بیروت حق سکوت و مدیر تحریرات معزول شد رفت شام شاید
کاری بکند شانزده نفر اهل و عیال داشت من شنیدم در
مضیقه هستند فوری خرجی فرستادم و همه مخارجشان را تکفل
کردم تا چهار ماه مصطفی بیک از شام کاغذی بمن نوشت و
اظهار تأسف از ما سبق خود نمود و اظهار داشته بود که حقاً
خانه احسان شما آباد حال اگر ممکن است عیال و اطفال مرا
بشام بفرست من هم مال گرفتم خرجی دارم همه را در کمال
راحت بشام فرستادم چندی بعد نوشت که من از گرسنگی میمیرم
تعمناً دارم کاری برای من راست کنی منم نوشتم ما موریتی با و
دادند مقصود این است که جمال مبارک ما فرموده است که
باعداء هم نیکی کنید تکلیف ما این است با هیچکس دشمنی
نداریم " الخ و در ضمن نام عکانبیز ذکر است .

(مُضَادَات) ضمن ضد ذکر است .

(مُضِرّ) ضمن ضر ذکر است

عربی میدان رواندن و لاغر کردن اسبان

در کتاب اقدس است :

" تالّه هذا مضمار المكاشفة والا نقطاع "

در لوحی است :

" اياكم ان تحجبكم الزخارف والمطارف "

عن هذا المقام الذي توجهت اليه

افتدة النبيين والمرسلين " جمع مَطْرَف

رداء خز با زیب ونگار .

مَطْرَان كلمة معرب لقب قسيس بزرگ

رئيس كهنة بالا ترازا سقف و تحت بطریق

که مَطْرَانه و مطارين جمع آنست . در

(مَطْرَان - مَطْرَانَة)

Metropolitan

لوح بغارس :

" قل يا معشر المطارنة قد طهر مولى البرية " الخ و در خطاب

به عندليب قوله :

" یکی از مطرانہ انطاکیه گفته " الخ .

عربی نیزه و کارد (وغیره) خورده . در

خطابی و مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی خائضافی غمار

البلاء وغریقاً فی بحار البأساء والضراء هدفاً للنصال مطعوناً

(مَطْعُون)

برماح الجور والجفاء .

اسم فاعل عربی بمعنی بلند و مشرف

در صورت زیارت محمد تقیخان تاکری

(مُطِل)

است :

" جبل (کوه اورنگ تاکر) مُطِلُّ الى البيت المعمور " مراد خانه

پدري ابهي در تاکراست .

در لوح بشیخ سلمان است :

" این ایام در هر حین از سما عرفان

(مَعَارِف)

رَبِّ العالمین معارف جدید نازل " الخ

بمعنی علوم و در لوح به ناصرالدینشاه :

" قد انکرنی المعارف " خویشان و آشنایان با من ناشناس شدند .

معاشرت آمیختن و صاحبیت . در کتاب

(مُعَاشِرَةُ مَعَشَرٍ)

اقدم است :

" عاشروا معالادیان بالروح والریحان "

و از بیانات شفاهیة مرکز عهد ابهی عبدالبهاء در حیفابسال

۱۹۱۹ است :

" امروز چون عید ولادت حضرت مسیح بود دیدن بعضی

دوستان مسیحی رفتم من بموجب امر جمال مبارک با جمیع مردم

بروح و ریحان معاشرت میکنم اما با اشخاصی که ضرشان با من

میرسد معاشرت نمیکنم در آیات مبارکه میفرمایند عاشروا

معالادیان بالروح والریحان و در جای دیگر میفرمایند که

زنهار با اشرار الفت مگیر اگر کسی بخوهد شبیه در قلوب

ایجاد کند و یا انسان را بله و ولعب دعوت کند شخص نباید

با او معاشرت کند باید بیزاری جوید " وَمَعَشَرَ جماعت و انبوه

در لوحی است :

" یا معشر العلماء خذوا أعینة الاقلام " .

اسم فاعل عربی از اعجاز بمعنی ناتوان

و غیر قادر باتیان مثل سازنده . و تاء بهر

(مُعْجِزَةٌ)

تأکید در مبالغه است و در تاریخ فاضل

قائمی ضمن شرح احوال ملا محمد محولاتی چنین مسطور است

که حسب خواهر عالمی علاوه از دوهزار از خوارق عادات که

خود در عالم سیر و مجاهده دید و در مدت محاصره قلعه طبریه

از جناب قدوس و اصحاب و انصار مشاهده نموده بود نوشتند پس

از تمام ملتفت شدند که آنحضرت ابداً معجزات و پروزات و خوارق

عادات را حجت امر خود نمیدانست و راضی باظهار نبود و بهمین

ملاحظه آن کتاب را باب شستند " انتهى و در اسرار الآثار

تفصیلی است .

عربی افزار وآلت عروج و بز آمدن
(مِعْرَاج) وبالارفتن . که در لوح رئیس است :

" الى أن عرجوا الى مقام المکاشفة "

ومعراج النبى در عرف عام بمعنی عروج پیمبر و قـرب
اتحادی وی شهرت دارد و در آثار این امر بمواضع متعدده
ذکر شد از آن جمله در بلاغات حکمتیه باب اعظم شهادت
و گواهی است که پیمبر بجسمه حتی بنعلیه عروج فرمودند و
مخالفین آنرا بعقیده خود انگاشته ساکت شدند ولی دانایان
دانستند مراد این است عروج بمکاشفه و نزد حق و حقیقت
احتیاج بخلع امور مادیّه و بحرکت مکانی ندارد بلکه بزى خود
و در مکان خود با سکون و استقرار تام بمقام قرب رسیدند . در
لوحی است قوله الاعز :

" عرج بروج النور فى فؤادك ثم اصعد الى الله فى سرائر سرک
لغلا تلتفت بذلك نفسك و قلبك و جسدك و عقلك و كل مالک و
عليك و هذا حق المعراج فى مراتب الاسفار و غاية فیض الله
المقتدر المهيمن الجبار " وقوله :

" هذا يوم فيه نادى محمد رسول الله من قطب جنة الرضوان
يا اهل الاكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين
هذا هو الذى سمعت نداءه فى المعراج و ما رأيت جماله الى

ان بلغت الايام الى هذا اليوم الذى به زينت ايام الله الملك
العزیز الحمید .

شناخته شده و مشهور و بمعنی قول و
فعل نیک و خیر بمقابل منکر و بمعنی
(مَعْرُوف)

رزق و احسان . در کتاب اقدس است
" تمسکوا بالمعروف فى کل الاحوال " در هر حال به نیکى
تمسک شوید .

مُعْطَلَه در اصطلاح علم کلام اسلامى
لقب منکرین وجود خدا یا معتقدین
(مُعْطَلَة)

بنفی صفات از حق . چه نفی صفات
مستلزم نفی ذات میباشد ولی معتزله و همچنین مستفاد از خطب
نهج البلاغه و آثار ائمه اهل البيت و نیز آثار این امر خصوصاً
از رب اعلى نفی صفات زائده در ذات را میگویند و علی هذا در
مقام مبالغه مذکوره در آثار نامبرده و حتی در آثار اسمعیلیه
همه تأکید و غلو در مقام تنزیه ذات الوهیه از شرک و تعدد و وحدت
و امثالها میباشد .

و مُعْطَلَه در قرآن است :
" و بئرمُعْطَلَة و قصر مشید " بمعنی چاه بی کار بی استفاده
گذاشته که تشبیهاً در سر چشمه معارف محل قبول و ایمان و

ادراك نشده استعمال میگردد . در لوح به حاجی محمد کریمخان است قوله الاعز :

" نشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات (کلمات منقوله از شیخ احسانی) لیثراً معظلةً ."

(مُعَلَّقات سَبْعَة) در ذیل سبع درج است .

(مَعْمُورَة) نام قریه ای از توابع نیشابور معروف در تاریخ این امر که در آغاز با پیام اقامت

جناب ملا حسین بشرویه در مشهد بعضی از مآلهای آن قریه بواسطه اویایی شده بوطن باز آمدند و نشر عقیده دادند و جمعی از مآلهای غیر هم وارد گشتند چنانچه آن قریه بعنوان قریه بابیان مشهور گردید و در ایام ابهی مسکن جمعی از اهل بها بود و شرح اوضاع امری آنجا و شهادت شیخ احمد فانی و ملا علینقی از بابیان آنجا در تریز بتفصیل در ظهور الحق ثبت است و نام آن قریه واحباب در الواح بسیار مذکور میباشد از آن جمله قوله الاحلی :

" احبباء الله في معموري الاعظم الابهي يا اصحاب المعموران استمعوا نداء ربكم الغفور من شطر هذا الظهور به اضاء الديجور وانارت الافاق لعمري قد صرتم معموراً بما ورد عليكم في سبيل الله

ربكم ان يا قلم الاعلى ان از کر عبدنا محمد الخ و اکنون معدودی از خاندان اهل ایمان اولین در آنجا هستند .

(مَعِين) عربی آب جاری هویدا . در لوح سلمان است :

" باید بکوثر بیزوال ذوالجلال فائز شوید فطوبی لمن وصل الی هذا المعین وانقطع عما

عنده " و در لوح نصیر است :

" ولا تلتفتوا الی کل معین کدر "

اسم مفعول عربی بمعنی رشک برده از

(مَغْبُوط) غبطه بمعنی رشک . در رساله مدنیه

است :

" چنین خطه مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدأ عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب " .

در لوح شهیر به سلمان است قوله جع :

(مُعْطَى)

" واگز کر حکمتهای مقنعه مغطه نمایم

البته ناسرا منصعق بلکه میت مشاهده

خواهید نمود " بمعنی پرده بر روکشیده و پنهان .

عربی پرغارت و باجرات . در خطابی در

(مِغْوَار)

صورت زیارت آقا زمان شهید ابرقواست :

” وَرَكِبُوا عَلَى الْبَقَرِ الْمَغْوَارِ ” .

مُفَاوِضَةٌ بمعنی گفتگوی بایکدیگر .
(مُفَاوِضَات) مفاوضات عبد البهائ نام مجموعهٔ سئوال

و جواب اعتقادی عرفانی فلسفی میسر لورا
بارنی امریکائیہ در سر میز تناول غذا باغصن اعظم عبد البهائ است .
عربی کلید . افزارگشودن مفاتیح جمع .
(مِفْتَاح) در لوح دنیا است :

” الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقٌّ جَلَّ جَلَالُهُ بِمِفْتَاحِ قَلَمِ أَعْلَى
ابواب افتده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بابی است
مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه ” و در لوحی
دیگر :

” أَنْ فِي قَبْضَتِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ ” .

عربی جای قرار و سکون . در کتاب اقدس
(مَقَرٌّ) است :

” وَعِنْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَالتَّبْيَانِ
المَقَرِّ الَّذِي قَدَّرْنَا لَكُمْ ” و ظاهر کلام چنین میفهماند که در
آن هنگام محلی مخصوص برای استقرار و توجّه بعد از خود مقرر فرمود
بودند و ممکن است مراد تقدیر در عالم غیب اراده باشد و مرکز عهد
ابهی عبد البهائ بقعهٔ محلّ استقرار جسد مگرم ایشان را بیان فرمودند

و همانجا یعنی روضهٔ مبارکه محلّ توجّه قرار گرفت .

در دعاء و ذکر در حق محمد تقی خان تا کبری
(مُقَرَّنِينَ) از حضرت عبد البهائ : ” مُقَرَّنِينَ فِی

الاصْفَادِ ” بستگان به بندها .

اسم مفعول از قصد و در آثار و افواه اهل
(مَقْصُور) بها متبادر در ذات الهی و در هیکل

بهائ الله میباشد و عکاب شهرت ارض مقصو

نام بردار است . در کتاب اقدس است :

” لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُورِ ” و قوله :

” قَوْمُوا عَلَى خِدْمَةِ الْمَقْصُورِ ” و در لوح رئیس است :

” قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا مَقْصُورَ الْمُرْسَلِينَ ” و قوله :

” وَسَمِعْنَا مِنْكَ مَا يَطَهِّرُ بِهِ أَفئِدَةَ الْقَائِدِينَ ” و در ذیل نام کرمل

ذکر است .

در سورة العلم خطاب به حوریه البهائ
(مَقْصُور) است :

” أَيُّكَ أَنْ تَسْتَرِيَ تَرَائِبَ الْمَقْصُورِ عَنْ

مَلَأَ الظُّهُورَ ” الخ شاید بمعنی مقصورة زن خانه متعالی از رویت

و تماس رجال و اشاره به ” حَوْزِ مَقْصُورَاتٍ فِی الْخِيَامِ ” از قرآن میباشد

و نیز ممکن است مقصور بمعنی بافته و مراد گیسوان باشد و

در نام تربیة ذکری است .

عربی جای نشستن و جای تکیه و محلّ
(مَقْعَد)

دیوان حکومتی را گویند . در قرآن است :

" فِی مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ " و از این

آیه عرف و اصطلاحی برخاست که در آثار این امر کثیرالاستعمال

است از آن جمله در لوح حاجی محمد کریم خان :

" ثُمَّ قَدَّرَ لِی مَقْعَدَ صَدَقٍ عِنْدَکَ " و در لوح به اشرف :

" اِذَا دَخَلَکَ تَلَقَّاءَ الْعَرْشِ مَقْعَدَ عِزِّ عَظِیْمٍ "

(مِقْنَعَة - مُقْنَع) در ضمن قناع ذکر است .

مصدر عربی بمعنی پرده برداری و آشکار
(مُکَاشَفَة)

ساختن و در اصطلاح عرفانی و رمزی

دینی معاینه دیدن حقایق بعین باطن

در حالی مابین خواب و بیداری . در لوح رئیس است :

" اِلَى اَنْ عَرَجُوا اِلَى مَقَامِ الْمَکَاشَفَةِ " .

عربی در سورة العلم خطاب به حوریّة
(مُکْحَوْلَة) البهاء :

" ثُمَّ اَدْخَلَی تَلَقَّاءَ الْعَرْشِ مَعْلَقَةَ الشَّعْرِ "

محرمة البوجه مزینة الخدّ مکحولة العین " سر مه کشیده چشم .

مستر و میسز مکسول از بهائیان

مونتریال کانادا بودند و مرکز عهد ابهیی

عبدالبهاء در ایام اقامت به مونتریال

(مَكْسُول)
Sutherland &

Mary Maxivell

چندی بخانه شان توقف فرمودند و تفصیل واقعات آن ایام

در سفرنامه امریکا مسطور است از آن جمله :

" مسس مکسول عرض نمود وقتی که در عکاشرف شدم از اولاد بگفتی

مأیوس بودم الحمد لله رجای من و دعای مبارک در روضه مبارک

مستجاب شد خیلی درباره او و طفل او عنایت نموده فرمودند

اطفال زینت خانه اند منزلی که طفل ندارد مثل این است که

چراغ ندارد و عرض کرد شوهر من سابق بمن میگفت تو بهائوسی

هستی خود میدانی ولی کاری بمن نداشته باش اما حالا از

تشریف فرمائی مبارک آنقدر افتخار دارد که اگر سلاطین بمنزل ما

میآمدند این نوع افتخار نمی نمود " الخ و فرزند مذکورش همین

محترمه است که حرم حضرت ولی امر الله میباشد و نام روحیه را

همانوقت غصن اعظم عبدالبهاء دادند .

در لوحی مخاطب " یا صادق " قوله :

(مکالم موسی) " قل یا قوم انسیتم ما تکلم به احد اولیائی

من قبل (حضرت علی امیر المؤمنین)

بقوله فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور هذه کلمة

علمه رسول الله من لدن من ارسله بالحق وايداه بروح الامين

درخطابی مناجات طلب مغفرت برای

(مَكَنَّ)

حاجی ذبیح کاشانی است :

"مَكْنَه فی جنّة الرضوان" اورادرباغ

بهشت جای ده .

مسترهوارد مکنات امریکائی بسال ۱۳۱۵

(مکنات)

هق بهائی شد وتبلیغ همی کرد و در

Howard, Mac Nutt

ترجمه ایقان ونیز حجج البهیة تألیف

میرزا ابوالفضل گلپایگانی بانگیزی مترجم راکمک نمود وبسال

۱۳۳۲ م بازوجه اش و برخی دیگر بزیارت عکارت ومیهرزا

ابوالفضل درطریق عودت از امریکا همراه بود وغصن اعظم

عبدالبهاء درایام مسافرت بامریکا چندی بخانه وی دربروکلین

اقامت فرمودند ودرحالیکه برای جمع حضار خطابه "مژده با

مژده باد" الی آخرها را ادا میکردند عکس متحرک ازایشان

برداشته شد واین بتاریخ دوم رجب سال ۱۳۳۰ بود ومکنات

سالهادرامربهای درامریکانطق وتبلیغ کرد ودرسال ۱۹۲۷ م

در اثرعمل جراحت ران پا بعلت اصابت موتورسیکلت رحلت یافت.

اسم مفعول از تکوین بمعنی ایجاد شده .

(مُكُون)

از مولی الوری عبدالبهاء درمعرفت

الهیة است :

"وتنزه بصفاته عن مماثلة مکنوناته" که برحدوبیان علی

امیرالمؤمنین در دعائی "عن مجانسة مخلوقاته" است ولی در

بعضی نسخ برخلاف ظاهر مکنوناته " دیده شد .

عربی توده برین وعالم جانهای مقدسه

(مَلَأَ اَعْلَى)

درلوح رئیس است :

"يصلى عليك الملاء الاعلى"

لوح ملاح القدس ضمن نام وشواش ثبت

(ملاح القدس)

است .

ملك عربی پادشاه وفرمانفرما . ملوك جمع .

(مَلِك - مُلُوك)

وكتاب الطوك از مقام نقطه ضمن توقیع

(مَلِكَة - مُلِك -

ثبت درضمن شرح نام صادق زکراست

مَلَكُوت)

ودرآثارابهی سورة الطوك وخطابات

بملوك در سورة هیکل وكتاب اقدس مشهوراست . ودرلوحی

درشأن الواح ملوك است قوله :

"انا بعد وردنا فی السجن الاعظم بلفنارسالات الله شرق

الارض وغربها" که ضمن نامهای خلیل وسجن زکراست . ونیز

زکرملك درآثارآنحضرت مکرر گردید ازآنجمله دركتاب اقدسراست

قوله :

" طوبى لملك قام على نصره امرى فى مملكتى لكل ان يعززو ويوقروه " الخ . و ذكر ملكه زنى پادشاه بعنوان :

" يا ايته الملكة فى لندن " گردید .

" ملك پادشاهى ملكوت پادشاهى بزرگ و ملك الطوكو و باصطلاح دينى ، جهان سلطنت الهى . و در آثار و الواح اين امر ذكر ملك و ملكوت مانند آيه شهادت در صلوة " قداى المالك الملك و الملكوت و العزة و الجبروت لله مولى الورى و مالك العرش و الشرى " بتكرار بسيار استعمال گردید . و در كتاب اقدس است قوله :

" لو ننتلكم فى هذا المقام بلسان اهل الملكوت هذا لسان عبادى فى ملكوتى تفكروا فيما ينطق به لسان اهل جبروتى " الخ كه مستفاد ميشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخه بزرگان و مقربين الهى از نفوس بالغه بشریه میباشد . و در عرف اين امر و آثار بديعه اصطلاح ملكوت ابهى ترجمه عالم پادشاهى مقام ابهى متداول گشت . و از غصن اعظم عبد البهاء است قوله :

" از افق اعلى و ملكوت ابهى سنوال نموده بودید حضرت اعلى انسى انا حى فى الافق الابهى فرمودند و از جمال مبارك و نراكم من افقى الابهى در الواح نازل و همچنين ملكوت ابهى وارد بدانكه ملكوت در لغت مبالغه ملك است يعنى سلطنت و در اصطلاح اهل حقيقت عالم الهى كه محيط بر عالم ملكى و مقدس

از شعون و خصائص و قيود و نقائص عالم ملكى ، مجرد هيكل قدسيم نورانى روحانى نه داخل در امكان و نه خارج از امكان غير متحيز و غير محسوس بحواس جسمانى مثالش عالم عقل و عالم روح در هيكل انسانى است كه محيط بر قالب جسمانى و مدير كافته شعون و اعضاء و اجزاء و قوى و حواس و مشاعر عالم بشرى نه داخل نه خارج زيرا دخول و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است بارى عوالم الهى غير متناهى بارى افق ابهى و ملكوت اعلى عبارت از عالم الهى و جهان رحمانى مقر سلطنت روحانى و كامرانسى احبائى رحمانى است جمال قدم و اسم اعظم روحى لا حياءه الفداء قبل از احتراق در افق امكان و بعد از غروب بر سرير عظمت آن جهان حقيقت مستقر بوده و حال نيز چنان است زيرا از بى راي حقيقت مقدسه اش نه طلوعى و نه غروبى و نه ظهورى و نه بطونى نه اولى و نه آخرى لم يزل در علو بوده و هست اين تقديس مراتب بالنسبه باشراق در هيكل مكرم است نه در ذات و حقيقت الى آخرها . و در لوح به نصير چنين است قوله :

" لحاظ الله در فوق رؤس ناظر واحدى بآن ملتفت نه ملكوت الله ما بين يدي مشهود و نفسى بآن شاعرنه " الخ

عربى صاف و هموار . در لوح حكما است :

" ان قلبى من حيث هو هو قد جعله الله

(مَمَرٌ)

" طوبی لملک قام علی نصره امری فی مملکتی لکل ان یعززوه
ویوقروه " الخ . و ذکر ملکه زنی پادشاه بعنوان :

" یا ایتهما الملکه فی لندن " گردید .

" ملک پادشاهی ملکوت پادشاهی بزرگ و ملک الملوک و باصطلاح
دینی ، جهان سلطنت الهی . و در آثار والنواح این امر ذکر
" ملک و ملکوت مانند آیه شهادت در سلوة " قد اتی المالك الطوک و
الملکوت و المیزة و الجبروت لله مرلی النوری و مالک العرش و الثری " .
بتکرار بسیار استعمال گردید . و در کتاب اقدس است قوله :

" لونتکم فی هذا المقام بلسان اهل الملکوت هذا السمان
عبادی فی ملکوتی تفکروا فیما ینتطق به لسان اهل جبروتی " الخ
که مستفاد میشود مراد از آنها عوالم و مقامات شامخ بزرگان و مقربین
الهی از نفوس بالفیه بشریه میباشد . و در عرف این امر و آثار
بدیعه اصطلاح ملکوت ابهی ترجمه عالم پادشاهی مقام ابهی
متداول گشت . و از ضمن اعظم عبدالمها است قوله :

" از افق اعلی و ملکوت ابهی سؤال نموده بودید حضرت اعلی
انسی انا حی فی الافق الابهی فرمودند و از جمال میسارک
و تراکم من افق الابهی درالنواح نازل و همچنین ملکوت ابهی
وارد بد آنکه ملکوت در لغت مبالغه ملک است یعنی سلطنت
و در اصطلاح اهل حقیقت عالم الهی که محیط برعالم ملکی و مقدس

ازشئون و خصائص و قیود و نقائص عالم ملکی ، مجرد هیکل قدیم
نورانی روحانی نه داخل در امکان و نه خارج از امکان غیرستحییز
و غیر محسوس بحواس جسمانی مثالش عالم عقل و عالم روح در هیکل
انسانی است که محیط بر قالب جسمانی و مدیر کافه شؤون و اعضاء
و اجزاء و قوی و حواس و مشاعر عالم بشری نه داخل نه خارج زیرا
داخل و خروج و اختلاط از خصائص عالم اجسام است باری عوالم
الهی غیرمتناهی باری افق ابهی و ملکوت اعلی عبارت از
عالم الهی و جهان رحمانی مقر سلطنت روحانی و کامرانسی
احبای رحمانی است جمال قدم و اسم اعظم روحی لا حیائسه
الفداء قبل از احتراق در افق امکان و بعد از غروب بر سریر عظمت
آنجهان حقیقت مستقر بوده و حال نیز چنان است زیرا از بسرای
حقیقت مقدسه اش نه طلوعی و نه غروبی و نه ظموری و نه بطونی
نه اولی و نه آخری لم یزل در علو بوده و هست این تقدیس
صراط بالنسبه با شراق در هیکل مکرم است نه در ذات و حقیقت
الی آخرها . و در لوح به نصیر چنین است قوله :

" لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر واحدی بآن ملتفت نه ملکوت
الله مابین یدی مشهود و نفسی بآن شاعر نه " الخ

عربی صاف و هموار . در لوح حکما است :

(مَمْرَد)

" ان قلبی من حیث هو هو قد جعله الله

(مناجات)

مصدر مزيد عربي بمعنى راز و در دل گوئی.
 در ضمن لوح حکماء مقداری از تضرعات
 حکیم بلیتوس بنام مناجات مذکور است
 و در مابین مناجاتهای با خدا که کم و بیش در آثار مقدسه همۀ
 ادیان مسطور میباشد و صرامیزداود و مناجات های صادره
 از علی امیر المؤمنین و امام زین العابدین و برخی از اولیاء
 روحانی بکثرت موجود و مشهور و مناجاتهای صادره در امر بدیع
 بیشتر و متنوع تر میباشد از آنجمله در مناجاتهای مقام نقطه
 البیان است قوله :

" یا ذا الجود و الاحسان و الحجة و البیان انت تعلم انی
 لا احب ان اعلم الا حبک فانت فانزل لی الاسباب ما یبلیفنی الی
 ساحة قرب الاسماء و الصفات الخ و قوله :

" فسبحانک یا الهی خلقتنی و انت الذی رزقتنی و انت الذی امتنی
 و انت الذی شرفتنی و انت الذی الهمتنی و انت الذی اکرمتنی
 و انت الذی اعطیتنی و انت الذی ایدتنی و انت الذی لا یعزب
 من علمک من شیء و لا یحجب عن طلعتک شیء فآه آه کیف
 اقول انا و ان هذا هو ذنب العظیم و عصیان القدیم حیث
 لا یعادلہ ذنب فی علمک و لا یساویه فی الرتبة خطیئة فی کتابک

لانه هو من شجرة الانیة ینطق بین یدیک فآه آه انا الذی
 رضیت فی تلقاء وجهک بان اقول فی نفسی قول انا و انا الذی
 احتملت القول فی تلقاء طلعة حضرتک بقولی انا و انا الذی فرطت
 فی جنبک بذکری انا و انا الذی عصیت حضرتک بذکر الانیة
 نهیت بان لا یعزبها احد فی تلقاء عزوبیتک و انا الذی قلت انا
 و لا استحیی من وجهک بالآ اقول بعد ذلک فی بین یدیک باننی
 انا فآه آه لو ابکی علی ما احتملت نفسی سرمد الابد فی عمری
 ما یفرغ فوادی و لا یسکن سرّی و لا یروح علانیتی و لکن لما شاهدت
 معاملتک مع المذنبین من عبادک لا یقن لا تسخط علی بجلالة
 رحمتک و لا تغضب علی بغلو عنایتک و سلطنتک الخ .
 و دعای لیلۃ الجمعة است :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحانک اللهم یا الهی یا محبوب
 من ان اذکرک بذکری ایاک او ان اشئ فی طلک از اننی اعرف
 حد کینونتی بانها معدومة عندک و اشهد علی ذاتیتی بانها
 مقطوعة عن ابداعک فکیف من عرف حد نفسها و شهد علی مقام
 انیتها یقدر ان يستعرج الیهامن حد فناءه فسبحانک سبحا
 من ان اکون زا کرک او مشیک ولو کان کلّ یتقربون الیک
 بتوحدیک فانی اتقرب بک الیک باعترافی بشرکی عندک بان
 توحدیک لا یمکن لغيرک لان ذکر الغیر اعلی دلیل علی الامتنان

و وجوه الاثنيينية اقوى شهيد على الاقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكل يتقربون بك بشنائهم لديك فأننى اتقرب بك
بتقديسك عن وصف ما دونك وبتنزيهك عن نعت ما سواك اذ وجود
الوصف دال بالقطع عن الموصوف وذكر النعت شاهد بان
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكل يتقربون
اليك بما هم يحبونك فأننى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى
لك لأن ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فأننى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتكم وما كنت عارفكم وما وحدتكم وما كنت
موحدكم وما اجبتكم وما كنت محبكم وما زكرتكم وما كنت ذا كرك
وليس لى حزن بذلك لأن الكل بمثلى لويدي احد غير ذلك
فادعاه يكذب ولا يحتاج الى دليل غيره لأن الوجود الموحد
اعظم دليل بشركه وذكر الغير بنفسه اشد دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار
حدى وعرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى
لنفسانيتى وقضاياى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لأن شهادة الغير لم ينفعنى لأن الكل بمثلى
فقراء عندك ومحتاج غيرك وأن استشهاد المفتقر عن المفتقر

و وجوه الاثنيّية اقوى شهيد على الانقطاع فسبحانك سبحانك
ولو كان الكلّ يتقربون بك بشنائهم لديك فأننى اتقرب بسك
بتقديسك عن وصف مادونك وبتنزيهك عن نعت ماسواك از وجو
الوصف دالّ بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بانّه
اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك سبحانك لو كان الكلّ يتقربون
اليك بما هم يحبونك فأننى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى
لك لأن ذلك لا يمكن لا حد لو عرفت السبيل او وجدت الدليل
فأننى وعزتك لكنت اول المتناولين ولكن بعد عرفان حدى و
ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحق واتقصر الممكن
بالحق لا وعزتك ما عرفتك وما كنت عارفك و ما وحدتك وما كنت
موحدك وما اجبتك وما كنت محبك وما زكرتك وما كنت زاكرك
وليس لى حزن بذلك لأن الكلّ بمثلّى لو يدعى احد غير ذلك
فادّعاؤه يكذّبه ولا يحتاج الى دليل غيره لأن الوجود الموحد
اعظم دليل بشركه و ذكر الغير بنفسه اشدّ دليل بقطع
السبيل عن حبه فسبحانك ليس لى لذة الا باعترافى بنار
حدى و عرفان فناء كينونتى واقرارى بقصارى العظمى
لنفسانيتى وقضايى الكبرى لانيتى واشهدك يا محبوب ولم
استشهد غيرك لأن شهادة الغير لم ينفعنى لأن الكلّ بمثلّى
فقراء عندك ومحتاج غيرك وان استشهدا المفتقر عن المفتقر